

گاهنامه انجمن علمی دانشجویی جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی تهران

سال دوم . شماره ۳ . بهار ۹۷

دیالکتیک

DIALECTIC , Journal Of Sociological Association Of Kharazmi University Of Tehran



— تفاوت جنسیتی در کلاس درس دانشگاه‌های ایران
— ازدواج زودهنگام دختران در ایران
— بازنمایی زن در رسانه
— جایگاه زنان در افغانستان
— دانشگاه به مثابه توالد عمومی
— تبعیض علیه مردان و پسران

و ...



انجمن علمی دانشجویی
جامعه‌شناسی از دوستان علاقه‌مند
دعوت به همکاری می‌کند:

زمینه‌های همکاری:

۱- یادداشت و مطلب نویسی

۲- ترجمه

۳- طنز انتقاد اجتماعی

۴- مصاحبه و گزارش نویسی

راه‌های ارتباطی:

دفتر انجمن جامعه‌شناسی، طبقه‌ی

دوم دانشکده ادبیات

رایانامه:

kharazmi.sociology@gmail.com

آدرس کانال تلگرام:

[@kharazmi_sociology](https://t.me/kharazmi_sociology)

ارتباط با ادمین تلگرام:

[@kharazmisociology](https://t.me/kharazmisociology)

ارتباط با سردبیر دیالکتیک:

[@FazelehHamzehlou](https://t.me/FazelehHamzehlou)

دیالکتیک

سال دوم . شماره ۳ . بهار ۹۷

گازنامه‌ی علمی دانشجویی

در این شماره می‌خوانید:

- ۲ سخن سردبیر
فاضله حمزه‌لو
- ۳ در جهان جنسیت
امیرمحمد ایزدپناه
- ۴ تمایز میان جنس و جنسیت
منیر جوادی
- ۶ نابرابری جنسیتی
آیناز رجبی
- ۹ خودبودگی زنانه
محمدرضا حیدری سراجی
- ۱۱ بازتاب مردانگی‌ها پس از ۲۰ سال (گفتگویی با رایوین کانل)
ترجمه و تلخیص: علیرضا اسکندری نژاد
- ۱۷ بر ساخت اجتماعی تفاوت جنسیتی در کلاس درس
تفاوت جنسیتی تجربه کلاس درس در دانشگاه‌های ایران
محمد کنعانی و مریم هاشم‌پور
- ۱۹ تبعیض جنسیتی در حوزه‌ی اشتغال
فرشته رضایی
- ۲۲ ازدواج زود هنگام دختران در ایران با نگاهی به نمایش نرگس
یگانه محسنی
- ۲۴ جنسیت روزمره ایرانی در نسبت با سیاست
لیلا شوندی
- ۲۶ بازنمایی زن در رسانه
فاطمه محمدرضایی
- ۲۹ جایگاه زنان در جامعه‌ی افغانستان
تنویر احمد قسیم
- ۳۰ قلمروزدایی از سکسوالیته و بازیابی امر سیاسی
پژمان برخوردار
- ۳۳ مرور کتاب سکسیم دوم: تبعیض علیه مردان و پسران
ترجمه و تلخیص: علیرضا اسکندری نژاد
- ۳۵ دانشگاه به مثابه توالی عمومی
امین علی‌بابایی

صاحب امتیاز:

انجمن علمی دانشجویی جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی

سردبیر و مدیرمسئول:

فاضله حمزه‌لو

هیئت تحریریه:

علیرضا اسکندری نژاد، امیرمحمد ایزدپناه، پژمان برخوردار،
منیر جوادی، محمدرضا حیدری سراجی، آیناز رجبی، فرشته
رضایی، لیلا شوندی، امین علی‌بابایی، تنویر احمد قسیم،
محمد کنعانی، فاطمه محمدرضایی، یگانه محسنی، مریم
هاشم‌پور

طراح جلد، طراحی و صفحه‌آرایی:

شبم السادات موسوی زاهد

سرویس عکس:

فاطمه تفویضی

ویراستار محتوایی:

امیرمحمد ایزدپناه

ویراستاران نگارشی:

علیرضا اسکندری نژاد، فاضله حمزه‌لو

نشانی: کرج، انتهای خیابان شهید بهشتی، میدان دانشگاه، دانشگاه
خوارزمی، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، طبقه اول، دفتر انجمن
علمی-دانشجویی جامعه‌شناسی

نشریه در ویرایش، گزینش و انتخاب عکس برای مطالب دریافتی آزاد
است.

استفاده از مطالب نشریه با ذکر مأخذ آزاد است.

سخن سردبیر

فاضله حمزه‌لو
کارشناسی علوم اجتماعی (پژوهشگری)
دانشگاه خوارزمی

سلامی دوباره خدمت مخاطبان نشریه دیالکتیک خوشبختانه، تاکنون پس از گذشت دو شماره، بازخوردهای بسیاری از جانب دانشجویان و اساتید گرانقدر دریافت کرده‌ایم؛ که می‌توان گفت فارغ از ماهیت مثبت و یا منفی این بازخوردها، دیده‌شدن این نشریه و خوانده‌شدن آن اتفاق حائز اهمیتی محسوب می‌شود. اینک دیالکتیک با کوشش دانشجویان گرامی، ویژه‌نامه‌ای در باب جنسیت منتشر می‌کند. فعالیت‌های لازم برای چاپ این شماره اتم از نگارش متن، ترجمه و مصاحبه پیرامون موضوع جنسیت قدری دشوار بود؛ و فرایند گردآوری، ویرایش، تدوین مطالب و صفحه‌آرایی بیش از پنج ماه به طول انجامید. عده‌ی قابل توجهی از دانشجویان در تهیه این شماره کوشیدند؛ چند مطلب نیز به جهت حفظ انسجام موضوعی و پرهیز از گزافه‌گویی، به ناچار کنار گذاشته شدند؛ و در نهایت ماحصل کار این است که مشاهده می‌کنید. بی‌شک موضوع انتخابی، موضوعی است بس مناقشه برانگیز؛ که امیدواریم این مسئله به دلیلی برای به خطر افتادن دست‌اندرکاران این نشریه بدل نشود. چرا که تمام تلاش ما بر این بوده است تا با نگاهی علمی، و نه ارزشی، به واکاوی مطالب این حوزه پردازیم و تصویری نسبتاً واقعی از حوزه‌ی جنسیت ارائه دهیم، نه تصویری منقش به ایدئولوژی‌های گوناگون. در پایان لازم است از زحمات آقای امیرمحمد ایزدپناه به خاطر ویرایش محتوایی این شماره قدردانی کنم.

در جهان جنسیت

امیر محمد ایزدیناه
کارشناسی زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه خوارزمی



اجتماعی‌شان موضع می‌گیرند؛ در گوشه‌ای صحبت از برده‌داری مدرن و جهاد جنسی می‌شود و در گوشه‌ای از رسوایی اخلاقی سران کلیسا؛ آمار بزهکاری جنسی، طلاق، ازدواج‌های خارج از عرف و فرم‌های جدید خانواده، عشق و دوستی ارزش‌های کهن را دریده است و شبح آزار جنسی و قربانیانش به گونه‌ای جهان را تسخیر کرده که صدای آن در هالیوود هم شنیده می‌شود. چنین جهانی، چه با ابراز امر جنسی و چه با سرپوش گذاشتن آداب‌مآبانه بر آن (اگر نگوئیم که جنسیت را در هسته‌ی مناسبات خود دارد) بی شک جهانی به غایت جنسی‌ست.

دیالکتیک در شماره‌ی سوم خود، نه ادعای طرح یکباره و حل مسائل چنین جهانی را دارد و نه حتی چنین تلاشی می‌کند. آن چه در پی می‌آید مجموعه‌ی گوناگونی از نوشتارهاست که هریک از موضع گرایش و نقطه‌نظری خاص به مسائل حوزه‌ی جنسیت می‌پردازد. تفاوت و گاه تضاد در این مقالات نه صرفاً ناشی از اختلاف نظر که در بسیاری از موارد نتیجه (و بیانگر) متناقض بودن وضعیت ماست.

بیش از صد سال پیش وقتی که فروید، نخستین شالوده‌های چنین دانشی را می‌گذاشت، انتقاداتی روانه شدند که تا کنون هم آن‌ها را می‌شنویم: "او کلیه‌ی مسائل را به امور جنسی تقلیل می‌دهد." حالاً ما در شرایطی هستیم که طیف وسیعی از تحولات پیرامون جنسیت شکل گرفته اند: کلاس‌های آموزش مسائل جنسی در دانشگاه‌ها و در تلویزیون‌ها برگزار می‌شوند؛ داروهای تقویت جنسی، وسایل پیشگیری از بارداری و عمل‌های زیبایی فیزیولوژی جمعیت را تغییر داده‌اند؛ پورنوگرافی به صنعتی غول آسا بدل شده است؛ دولتهای مختلف در حال بررسی شیوه‌های جدیدی برای سانسور رسانه‌ها در مسائل جنسی هستند؛ در سویی از جهان بیلبوردها زنان نیمه برهنه را تصویر کرده و در سویی دیگر از حفظ بی چون و چرای خانواده، مبارزه با آفات فرهنگ بیگانگان و استاندارد سازی افراد سخن می‌گویند؛ جنبش‌های آزادی زنان، مردان و اقلیت‌های جنسی در رسانه و خیابان حضور دارند؛ تمامی امکانات و توجهات به جهت دوری کودکان از مواجهه با امر جنسی به کار گرفته می‌شود؛ دولت‌ها علیه یکدیگر در سیاست‌های جمعیتی و

حوادث مه ۶۸ تا چندی دیگر پنجاه ساله می‌شوند. جنبشی دانشجویی که از خیابان‌های پاریس آغاز شد و توانست بخش قابل توجهی از جهان را به سوی گفتمانی جدید حول مفهوم جنسیت سوق دهد، همزمان بخش‌های دیگری را در پوسته‌ی سختی از محافظه‌کاری جنسی فرو برد. اتحاد محافظه‌کارانه‌ی این نیروهای گاه متضاد، تا امروز هم تاریخ مشترکی را میان اعضای خود جستجو نمی‌کند، بلکه تنها و تنها در نفی مطلق این "ولنگاری فرهنگی" است که یکپارچگی خود را حفظ کرده: جنبش ۶۸ در طول نیم قرن، جهان جدیدی ترسیم کرده است. "مطالعات جنسیت" دانش فرارشته‌ای جدیدی‌ست که در همین بازه‌ی زمانی پا به عرصه‌ی میادین علمی و سیاسی گذاشته (هرچند که بتوان تاریخی به قدمت انسان را برای آن لحاظ کرد). امروزه این دانش با بهره‌گیری از طیف وسیعی از علوم انسانی، آماری و زیستی و با همراه کردن جنبش‌های مختلفی از قبیل فمینیسم، پسااستعماری، اقلیت‌های جنسی و غیره، توانسته است درجه‌های جدیدی رو به مسائل روزمره و جهانی ما بگشاید.

تمایز میان جنس و جنسیت

منیر جوادى
کارشناسی علوم اجتماعی (پژوهشگری) دانشگاه خوارزمی

مقدمه

برای بیان تفاوت‌های میان جنس (Sex) و جنسیت (Gender) ابتدا به شرح و تفسیر هر یک به طور مجزا می‌پردازیم. عموم افراد جامعه در ترمینولوژی این دو واژه تمییزی قائل نیستند و همین امر موجب شده است مشکلات مدیری به وجود آید.

معناشناسی جنس و جنسیت جنس: ابعاد و تفاوت‌های بیولوژیکی مردانگی و زنانگی فرد است. گیدنز جنس را به آن دسته از تفاوت‌های کالبدی و فیزیولوژیک مرتبط می‌سازد که بدن مرد و زن را تعریف می‌کند. همان‌طور که اشاره شد مفهوم جنس مربوط به آرایش بیولوژیکی بدن است که شامل اندام‌های جنسی و تولید مثل فرد است و تفاوت‌های بیولوژیکی، نقش اصلی را در تفاوت جنس‌ها بازی می‌کنند. جنسیت: جنسیت را می‌توان آن دسته از نقش‌های اجتماعی، رفتارها و مجموعه تفکرات و اندیشه‌های اجتماعی در نظر گرفت که شرایط هر جامعه‌ای این قبیل نقش‌ها و رفتارها را بر عهده‌ی دو جنس زن و مرد می‌گذارد. حمید عضدانلو درباره جنسیت می‌نویسد که این مفهوم بر خلاف مفهوم جنس که اشاره بر تفاوت‌های بیولوژیکی مرد و زن دارد، بر سیماهای اجتماعی تفاوت‌های جنسی میان مرد و زن تاکید می‌کند. جنسیت در همه‌ی سطوح جهان اجتماعی دیده می‌شود. جنسیت شکل‌دهنده‌ی شیوه‌ی اندیشیدن درباره‌ی خود و برقرار کردن ارتباط با دیگران است و تاثیر زیادی در تعیین نوع کار و زندگی خانوادگی دارد. جنسیت تعیین کننده‌ی سلسله مراتب اجتماعی است، از این رو جایی که جنس می‌تواند مونث یا مذکر باشد، جنسیت اشاره بر معنی اجتماعی مردانگی و زنانگی دارد.

جنسیت و نقش‌های جنسیتی به قشربندی جنسیتی مرتبط می‌شوند. قشربندی جنسیتی همچون سایر انواع قشربندی‌های اجتماعی مرتبط به پاداش‌های اجتماعی نظیر توزیع قدرت، ثروت، وجهه، آزادی‌های فردی و اقتصادی است و هریک از اعضای جامعه بسته به موقعیتی که در هرم سلسله مراتب آن جامعه دارند به طور متفاوتی از این پاداش‌ها بهره‌مند می‌شوند. هویت جنسیتی

از جمله مفاهیم مرتبط با دو واژه جنس و جنسیت هویت جنسیتی (Gender identity) می‌باشد. هویت جنسی نوع نگاهی است که افراد نسبت به جنسیت خود (مرد، زن) دارند. هویت جنسیتی یک مفهوم روان‌شناسی و در نتیجه معیاری ذهنی است. عضدانلو هویت جنسیتی را اشاره بر شرایطی روانی می‌داند که در آن شخص خود را به عنوان مرد یا زن معرفی می‌کند. این امکان وجود دارد که فردی که دارای همه ویژگی‌های بیولوژیکی مردانه است، باور داشته باشد که زن است. جامعه شناسان اخیراً چنین حالتی را دگرجنس باوری می‌خوانند.

جودیت باتلر تمایز بین جنس و جنسیت را واژگون می‌سازد. باتلر موافق این ایده است که جنسیت یک ساختار فرهنگی است؛ اما او اضافه می‌کند که جنس هم به همان اندازه یک ساختار فرهنگی است. از این جهت او از فمینیسم کلاسیک در تاکید بر ساختار فرهنگی کاراکتر

جنسیت یک گام فراتر می‌رود و بیان می‌کند اگر کاراکتر تغییرناپذیر جنس مورد مجادله است، شاید بدین خاطر باشد که ساختاری که جنس نامیده می‌شود نیز همان قدر ساختاری فرهنگی دارد که جنسیت. از نظر باتلر، جنس نیز مانند جنسیت یک ساختار فرهنگی است، اگر تمایز میان جنس و جنسیت اجتماعی-تاریخی است، در نتیجه هیچ دلیلی برای شرایط سازنده آن نیز وجود ندارد که همان تمایز را نداشته باشد.

جنس و جنسیت و اختلاف میان این دو واژه همواره مورد توجه و تاکید فیلسوفان و نظریه‌پردازان فمینیست بوده. از دیرباز این تفکر درباره‌ی زنان وجود داشته است که به علت ضعف جسمانی زنان، محدود و مشغول شدن آن‌ها در خانه و با امور خانگی، ناتوان از پرداختن و مشارکت در حوزه‌های عمومی هستند.

گیدنز اشاره می‌کند نهضت فمینیست موجب پیدایش مجموعه‌ی بزرگی از نظریه‌هایی شده است که می‌کوشد نابرابری‌های جنسیتی را تبیین کند و دستورالعمل‌هایی برای غلبه بر این نابرابری‌ها تدوین کنند. نظریه‌های فمینیستی درباره‌ی نابرابری‌های جنسیتی، اختلاف و تعارض فاحشی با یکدیگر دارند، هرچند که نویسندگان فمینیست همگی با موقعیت نابرابر زنان در جامعه سرو کار دارند، ولی تبیین‌هایشان بسیار متفاوت است. (گیدنز-۱۶۷)

اما جودیت باتلر فیلسوف پسا ساختارگرا و منتقد فمینیست نظریاتی درخور توجه و بعضا متفاوت درباره‌ی هر یک از مفاهیم مرتبط با موضوع ارائه کرده است. لافی درباره باتلر می‌نویسد که ایده‌ی باتلر درباره‌ی فمینیسم و واژگونی هویت جنسی، مبین دیدگاه خوش‌بینانه‌ی وی در تضاد با توصیفات فمینیستی مرسوم و متداول درباره‌ی سلطه‌ی پدرسالاری و فرودستی زنان است.

باتلر در کتاب آشفتگی جنسی بیان می‌کند که در اغلب موارد، نظریه فمینیستی فرض نموده که با درک مقوله زنان، هویتی وجود خواهد داشت که نه تنها علایق و اهداف فمینیستی را در درون گفتمان بنا می‌نهد، بلکه برای کسانی که به دنبال بازنمایی سیاسی‌اند، سوژه‌ای را ایجاد می‌کند. اما سیاست و بازنمایی اصطلاحاتی جدل آمیزند. از یک طرف بازنمایی، اصطلاحی موثر و در خدمت فرآیند سیاسی آشکار و مشروعیت سوژه‌های سیاسی برای زنان می‌باشد، از طرف دیگر بازنمایی، کارکرد هنجاری زبانی است که آنچه را که درباره‌ی مقوله زنان درست فرض می‌شود را آشکار یا تحریف می‌کند. نزد نظریه فمینیستی توسعه زبانی که کاملا یا به حد کافی زنان را بازنمایی کند، ظاهرا برای تغذیه سیاسی زنان ضرورت دارد. ظاهرا نظریه فمینیستی توجه شایانی به وضعیت فرهنگی فراگیری نموده است که در آن زندگی زنان یا بد بازنمایی می‌شد و یا اصلا بازنمایی نمی‌شد. (باتلر، ۱۳۸۵: ۴۵)

نظریات باتلر بدیع‌ترین و قانع‌کننده‌ترین نظریات در فمینیسم پسامدرن است. فمینیست‌های پسامدرن، پیش‌فرض اصلی جنبش زنان را شدیدا به چالش کشیدند: این که زن بر جوهر یا هویت مشترکی دلالت دارد مبنای ضروری‌اش دانش و سیاست فمینیستی را تشکیل می‌دهد. آنان مشروعیت، ضرورت و مطلوبیت توسل به زن به منزله بنیان جنبش زنان را بر این اساس مورد تردید قرار دادند که چنین مفهومی فاقد انسجام است. این مساله زنان خاصی را طرد می‌کند و هنجار و تصوراتی را راجع به یک زن خوب فمینیست شکل

می‌دهد. (سیدمن، ۱۳۸۶: ۲۸۵)

فمینیست‌های پسامدرن غالبا بر رویکردهای پسا ساختارگرا متکی‌اند، که زبان را نظامی از نشانه‌ها می‌دانند که انسجام‌شان ناشی از نسبت‌های درونی متفاوت است. از این منظر، زن تنها از آن رو معنا می‌یابد که در یک نظام زبانی خاص در رابطه‌ی تقابلی با مرد قرار دارد. معنای نشانه‌ها، از جمله زنان و مردان بی‌ثبات، چندصدایی و در معرض چالش‌اند. جان کلام باتلر آن است که ما مرد یا زن (مذکر یا مونث) متولد نمی‌شویم، همچنین ما یاد نمی‌گیریم که مرد یا زن بشویم، بلکه می‌آموزیم که همچون مردان یا زنان عمل کنیم. (سیدمن، ۲۸۷: ۱۳۸۶)

نظریات متعددی در باب تبیین هویت جنسیتی وجود دارد که می‌توان به نظریه فروید و چودوروف درباره‌ی تکوین جنسیت که بیانگر این موضوع هستند اشاره کرد. تفاوت‌های جنسیتی طی اولین سال‌های زندگی به صورت ناخودآگاه فرمول‌بندی می‌شوند، نه اینکه نتیجه گرایش‌های زیست‌شناختی باشد و همچنین نظریان جودیت باتلر تحت عنوان آشفتگی جنسیتی اشاره کرد.

در کنار مفهوم هویت جنسیتی لازم است تعریفی از واژه آشفتگی جنسی داشته باشیم که بی‌ربط به هویت جنسیتی نمی‌باشد. اغلب جامعه‌شناسان آشفتگی جنسی را این گونه تعریف می‌کنند که بین هویت جنسیتی که برای فرد شناخته شده در جامعه با درکی که خودش از هویت جنسیتی خودش تقابل وجود داشته باشد.

همواره تئوری‌های متعددی با هدف بی‌ثبات کردن هویت‌های جنسیتی وجود داشته که تئوری کوئیر یکی از آنهاست. این تئوری بر عدم تناسب میان جنس، جنسیت و تمایل جنسی تمرکز دارد. واژه کوئیر بیشتر یادآور همجنس‌گرایان و دو جنس‌گرایان می‌باشد اما در واقع چارچوب گسترده‌تری را شامل می‌شود. تئوری کوئیر در تلاش است تا رابطه پایدار جنس، جنسیت و گرایش جنسی را به چالش بکشد. در واقع دگر جنس‌گرا محوری

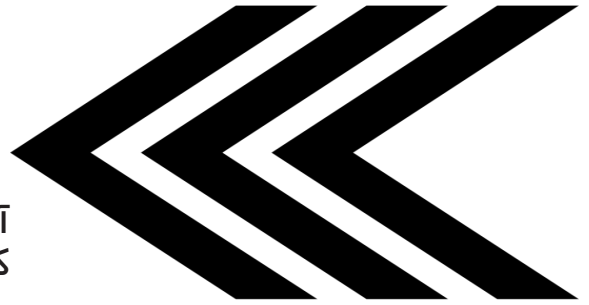
را مورد انتقاد قرار می‌دهد و به تقسیم‌هایی که صفات بشری را به دوتایی زنانه و مردانه تقسیم می‌کند، معترض است، به این معنا که هویت جنسی را امری سیال مفروض می‌دارد. جودیت باتلر پیشنهاد می‌دهد که جنسیت نه ساخته طبیعت که تنها یک برساخت اجتماعی است و رفتارهای زنانه و مردانه تاثیر پذیرفته از بیولوژی و ژنتیک نیستند بلکه تحت تاثیر جامعه، رسانه و فرهنگ هستند. (رجا، کوئیر)

در نظر جودیت باتلر انواع مختلفی از زنانگی و مردانگی معتبر است، یعنی تنها یک نوع از زن بودن و یک نوع مرد بودن برای او پذیرفته نیست.

همچنین باتلر نظریه‌ی نمایشی جنسیت را مطرح می‌کند. به این معنا که ایده‌ی زنان و مردان به منزله‌ی خویشتن‌های واحد و متضاد با یکدیگر، توهمی است زاده‌ی اجراهای مکرر جنسیتی‌مان، درست همان‌گونه که می‌آموزیم زبان را بسته به موقعیت به کار ببریم، می‌آموزیم که به گونه‌ای اجرای نقش کنیم که گویی زن یا مرد هستیم. از طریق تقلید، پاداش‌ها و مجازات، فرامین فرهنگ و سنت‌های زبانی‌مان یاد می‌گیریم که بدن‌ها، رفتارها، لباس، راه رفتن و سخن گفتنمان را قاعده‌مند کنیم و دستور زبان و آرایش را به گونه‌ای به کار می‌بریم که خود را همچون مردان یا زنان بنمایانیم. اگر از روی سطح بدن‌مان مشخصه‌های کلیشه‌ای مردانگی و زنانگی را به نمایش بگذاریم، ممکن است که این عمل بیانگر خویشتن جنسیتی حقیقی ما تلقی شود، هرچند که هیچ خویشتن راستینی که راهنمای رفتارمان باشد، وجود ندارد. اجرای نمایش‌های جنسیتی‌مان تابع آرزوها و صورت‌های آرمانی، معانی مرد یا زن بودن در اعمال اجتماعی و بازنمایی‌های فرهنگی غالب است. به عبارت دیگر، جنسیت در قلمرو نماد و قدرت جای دارد. (سیدمن، ۱۳۸۶: ۲۹)

نابرابری جنسیتی

آیناز رجبی
کارشناسی علوم اجتماعی (پژوهشگری) دانشگاه خوارزمی



جنسیت یک وجهی از نابرابری اجتماعی می‌باشد که نشان‌دهنده‌ی موقعیت اجتماعی متفاوت زنان و مردان است. قبل از هر چیز برای وضوح بیشتر این مبحث، باید تعریفی از مفهوم جنسیت ارائه دهیم.

در تمام جوامع جهان، زندگی زنان و مردان در ابعاد مختلفی با هم تفاوت دارد که ما از این تفاوت‌ها را تحت عنوان جنسیت بیان می‌کنیم که به معنای دقیق‌تر جنسیت ویژگی‌های شخصی و شانس زندگی است که جامعه برای مرد بودن و یا زن بودن قائل است.

زمانی که جوامع مرد و زن را دو نوع متفاوت تعریف می‌کند و حرف از توزیع نابرابر ثروت و قدرت و امتیاز بین زن و مرد به میان می‌آید مفهوم نابرابری جنسیتی خلق می‌شود.

نابرابری جنسیتی که نام‌های دیگر آن تبعیض جنسیتی یا جنسیت‌زدگی یا سکسیزم است به معنی باور یا نگرشی است که یک جنسیت را پست‌تر از

دیگری و در درجه دوم می‌داند و گاه خود را در قالب نفرت یا بدگمانی نسبت به یک جنس - که بیشتر زنان می‌باشد - نشان می‌دهد که به عبارت دیگر معنی آن، کلیشه‌ای کردن زنانگی در رابطه با زنان است.

ما دو نوع از جنسیت‌زدگی را می‌توانیم در جوامع مختلف مشاهده کنیم:

جنسیت‌زدگی خصمانه که خود را به شکل سلطه‌جویی مرد سالارانه و باورهای تحقیرآمیز نشان می‌دهد و به صراحت بیان می‌کند که مرد، جنس بهتر است و باید قدرت در اختیار مردان باشد و این عقیده همان نگاهی است که زن را ضعیف می‌داند.

و دیگری جنسیت‌زدگی خیرخواهانه می‌باشد که ما این نوع از جنسیت‌زدگی را در جوامعی مثل ایران مشاهده می‌کنیم.

که این نوع از جنسیت‌زدگی، زن را موجودی زیبا و شکننده می‌بیند که باید از او حمایت کرد و با نگاهی ملایم‌تر نسبت به زن دارد اما با این وجود، زنان

باید همان نقش‌های محدود و کلیشه‌ای را مثل همسری و مادری به عنوان جنس لطیف بپذیرند.

درست است که جنسیت‌زدگی خیرخواهانه، نگاهی مثبت‌تر از جنسیت‌زدگی خصمانه نسبت به زنان دارد اما در این نکته با آن شریک است که برای حفظ ساختار قدرت مردانه این نگاه را که زن موجودی ضعیف‌تر است توجیهی مناسب می‌بیند برای اینکه زن بهتر است به وظایف خانگی رسیدگی کند.

دولت‌ها نقش کلیدی و راهبردی در زمینه‌ی ارائه چهارچوب سیاستی صحیح برای دستیابی یکسان زنان و مردان به کلیه‌ی امکانات کشور را ایفا می‌کند و نقش رسانه‌ها و آموزه‌های غیرمستقیم آن‌ها بر جامعه را نمی‌توان انکار کرد. در اینجا بهتر است برای درک عمیق‌تر مفهوم تبعیض جنسیتی، به بیان انواع نابرابری جنسیتی و آثار آن در ابعاد مختلف بپردازیم.

۲. تبعیض‌های اقتصادی: وجود این نوع عدم تقارن، سبب تخصیص حقوق نابرابر به زنان و مردانی با بهره‌وری و توانایی یکسان در مشاغل برابر، اعمال ترجیحات جنسیتی در استخدام و همچنین تخصیص شغل برای مردان یا همان مردانه شدن برخی مشاغل می‌شود که در محاسبه‌ی آن نرخ مشارکت زنان و مردان به عنوان نیروی کار، میزان درآمدها به تفکیک جنسیت و درصد زنان مشغول به کار در سطوح عالی مدیریتی و کارهای تخصصی را می‌سنجند.

۲. تبعیض آموزشی: این نوع تبعیض سبب عدم وجود شانس برابر برای دختران و پسران در استفاده از امکانات یکسان آموزشی و پرورشی است که برای محاسبه‌ی آن نسبت مشارکت تحصیلی مردان و زنان در سطوح مختلف ابتدایی تا دانشگاهی و نرخ بی‌سوادی به تفکیک جنسیت را می‌سنجند.

۳. حوزه‌ی بهداشت: این نوع تبعیض سبب افزایش نرخ مرگ و میر نوزادان و مادران به هنگام تولد، کاهش نرخ امید به زندگی زنان و افزایش نرخ باروری در سنین کم برای دختران می‌باشد که برای محاسبه‌ی آن از شاخص نسبت جنسی در زمان تولد که نشانگر ترجیحات جنسی است و شاخص امید به زندگی زنان و مردان که بیانگر وضعیت سلامت می‌باشد، استفاده می‌کنند.

۴. حوزه‌ی سیاست: کم‌رنگ و بی‌اهمیت بودن نقش زنان در عرصه‌ی تصمیمات سیاسی و کم‌بودن نرخ مشارکت زنان در پست‌های مدیریتی سیاستی از نمونه‌های این نوع تبعیض است. برای سنجش این نوع تبعیض از شاخص میزان تفاوت در مشارکت زنان در مشاغل تصمیم‌ساز و رده‌بالای سیاسی استفاده می‌شود.

ایران از نظر وضعیت نابرابری جنسی از بین ۱۳۶ کشور، رتبه‌ی ۱۳۰ می‌باشد و همچنین رتبه‌بندی ایران در بین ۱۳۶ کشور، در ۴ حوزه‌ی تبعیض جنسی بدین شرح است که ایران در حوزه‌ی مشارکت اقتصادی با رتبه‌ی ۱۳۰، در حوزه‌ی توانمندسازی سیاسی با رتبه‌ی ۱۲۹، در حوزه‌ی سلامت با رتبه‌ی ۸۷ و در حوزه‌ی

آموزش با رتبه‌ی ۹۸ در بین کشورهای دیگر قرار می‌گیرد.

نتایج نشان می‌دهند که در ایران ۴ درصد از تبعیض‌های جنسیتی در حوزه‌ی سلامت، ۷ درصد در حوزه‌ی آموزش، ۴۰ درصد در حوزه‌ی اقتصادی و ۷۹ درصد در حوزه‌ی سیاست هنوز وجود دارد.

با وجود اینکه در سال ۲۰۰۶ رتبه‌ی ایران با توجه به شاخص نابرابری جنسیتی ۱۰۸ بوده همین شاخص در سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۳ افزایش یافته و ایران را در رتبه‌ی ۱۳۰ (از بین ۱۳۶ کشور) قرار داده است و تغییر به دلیل این است که کشورهای دیگر در تغییر دادن وضعیت خود در حوزه‌ی نابرابری جنسیتی نسبت به ایران موفق‌تر بوده‌اند.

بیشترین تبعیض جنسیتی در کشورهایی تحت عنوان پدرسالاری اتفاق می‌افتد. البته پدرسالاری؛ الگوی اجتماعی که در آن مردان بر زنان سلطه دارند در همه جای جهان به درجات متفاوت وجود دارد.

نظام پدرسالاری از پدیده‌ی تبعیض جنسیتی که عقیده دارد ذاتاً مرد بهتر از زن است و باید بر او سلطه یابد، حمایت می‌کند.

نهادهای اجتماعی و سوگیری‌های فرهنگی مخصوصاً در کشورهایی همچون ایران ارتباط و تأثیری عمیق در پدیده‌ی نابرابری جنسیتی دارند که در اینجا برخی از نهادهای اساسی و بنیادی‌تر را بررسی خواهیم کرد.

فرهنگ یکی از عواملی است که می‌تواند نابرابری جنسیتی را تشدید کرده و زنان را از انجام برخی کارها منع کند (دادکشیدن، سیگار کشیدن، ابراز علاقه یا خواستگاری کردن)

خانواده و جنسیت

یکی از نهادهای خانواده می‌باشد، بیشتر والدین ترجیح می‌دهند فرزند پسر داشته باشند و به نظرشان داشتن فرزند پسر نفع بیشتری دارد. مطالعات کلاسیک درباره‌ی ازدواج سنتی توضیح می‌دهد که ازدواج برای مردان مسئولیت تأمین زندگی خانواده و قدرت اتخاذ تصمیمات کلیدی اما برای زنان مهر و محبت به همسر و بچه داری را فراهم می‌آورد تا حدی که هویتی

برای خود قائل نمی‌شوند پس اکثراً ازدواج، رابطه‌ای نابرابر به نفع مرد است.

تحصیلات و جنسیت

با وجود آنکه امروزه عمدتاً میزان تحصیلات زنان بیشتر شده و شاید بتوان گفت که تعداد زنان تحصیل کرده از مردان بیشتر شده است با این همه کلیشه‌های موجود در نظام آموزش زنان را بیشتر به رشته تعلیم و تربیت، هنر و جامعه‌شناسی و مردان را به رشته‌ی فیزیک، اقتصاد، ریاضیات، علوم کامپیوتر و معماری سوق می‌دهند.

ورزش و جنسیت

یکی از مباحثی که بیشتر در ایران مطرح می‌شود مسئله‌ی این است که چرا زنان را در استادیوم راه نمی‌دهند؟

که در پاسخ آن توجیحاتی که مورد قبول بیشتر زنان نیست مطرح می‌شود و اینکه ازدحام تماشاچی و درآمد مسابقات مردان بسیار بیشتر از زنان است.

رسانه‌های جمعی و جنسیت

اهمیت رسانه‌های جمعی در شکل‌گیری طرز فکر و عمل ما را نمی‌توان منکر شد. تمامی برنامه‌هایی که برای زنان در نظر گرفته می‌شود در تلویزیون عمدتاً برنامه‌های آشپزی و خیاطی و برنامه‌هایی از این قبیل می‌باشد و عمدتاً رسانه‌های جمعی نقش‌های پشتیبانی برای زنان نظیر همسری، دستیاری و منشی‌گری قائل می‌شوند و در بیشتر برنامه‌های خود زنان را به عنوان مادری دلسوز و همسری فداکار نشان می‌دهند.

سیاست و جنسیت

بیشتر نابرابری موجود در سیاست به بحث پدرسالاری و موضع قدرت مردان برمی‌گردد، به همین دلیل است که زنان نقشی فرعی در تاریخ سیاسی کشورمان ایفا کردند و تعداد زنانی که به رده‌های بالای مدیریتی مخصوصاً در حوزه‌ی سیاست راه پیدا می‌کنند بسیار اندک است و اگر هم به این سمت‌های مدیریتی دست پیدا کنند به دلیل تقابل تعداد اندک زنان در این سمت‌ها با تعداد کثیری از مردان در این سمت‌ها رفتارهای زنانه‌ی خود را زمین گذاشته و رفتارهای مردانه را درونی می‌کنند.

بسیاری از مردم هنوز مشاغل خاصی را کار زنان و مشاغل دیگر را کار مردان به شمار می‌آورند و بر این اساس دامنه اشتغال زنان محدود می‌شود. در جامعه ما کارهای پر خطر (آتش نشانی)، کارهای مستلزم نیروی بدنی (کارهای ساختمانی) و نقش‌های رهبری (روحانی، قاضی، مدیران شرکت‌ها) مردانه و کارهای پشتیبانی (دستیار پزشک) یا مشاغل مستلزم مهارت‌های پرستاری (معلمی دبستان، پرستاری) زنانه تلقی می‌شود. زنان عموماً در کارهای خدماتی و مردان عمدتاً در پست‌های تخصصی و مدیریتی قرار دارند و نکته‌ی

و بعد از مدتی که می‌خواهند به عرصه‌ی اشتغال بازگردند دچار مشکل خواهند شد یکی از مشکلات آنان کهنه شدن یا حتی منسوخ شدن مهارت‌هایشان است. ما با مفهوم قشربندی جنسیتی مواجه هستیم که نشانگر توزیع نابرابر ثروت، قدرت و امتیاز بین مردم و زنان است و ارتباط مستقیمی با مفاهیم درآمد، خانه‌داری، خشونت علیه زنان، مزاحمت‌های جنسی، سقف شیشه‌ای و نظریه تداخل دارد. به تبعیض‌های ظریفی که عملاً سد راه رسیدن زنان به مناصب بالا در شرکت‌ها میشود سقف شیشه‌ای گفته می‌شود. در این شرکت‌ها کسی رک نمی‌گوید که

تحلیل رویکردهای سیاسی از جنسیت
۱. رویکرد ساختاری کارکردی جنسیت را نقش مکمل می‌داند که مرد و زن را به مه پیوند می‌زند و در نتیجه خانواده شکل می‌گیرد و کل جامعه منسجم می‌گردد. در جوامع صنعتی زنان بچه دار می‌شوند و خانه داری می‌کنند و مردان در نیروی کار مشارکت می‌کنند و خانواده را به دنیای بیرون پیوند می‌دهند.
۲. رویکرد تعامل نمادین بر تأثیر جنسیت بر عمل مردم در زندگی روزمره توجه دارد. و بیان می‌کند جنسیت در بردارنده قدرت اجتماعی است. جامعه ما به مردان آزادی بیشتری در رفتار شخصی می‌دهد و به



دیگر این است که سطح درآمد مردان از زنان بیشتر می‌باشد. جامعه مهم‌ترین مسئولیت زنان را پرورش و بزرگ کردن کودکان می‌داند که این مسئولیت زندگی حرفه‌ای زنان را محدودتر و محدودتر از مردان می‌کند و باعث می‌شود که زنان در زندگی حرفه‌ای خود از مردان عقب بیفتند و زنان برای انجام این مسئولیت گاه‌گاه مجبور به ترک صحنه‌ی اشتغال می‌شوند

«یک مرد باید به این پست مهم برسد» اما سوگیری فرهنگی علیه زنان در تصمیمات ارتقا و اعطای سمت تأثیر می‌گذارد. از آنجایی که زنان نسبت به مردان در موضع فرودست قرار دارند باید آنان را اقلیت به شمار آورد. نظریه تداخل بیان می‌کند «زنانی که جزو اقلیت نژادی یا قومی نیز هستند دچار محرومیت چندگانه می‌باشند.»

آنها امکان می‌دهد که بیش از زنان از فضا استفاده کنند.
۳. رویکرد تضاد اجتماعی جنسیت را یک وجهی از نابرابری می‌بیند که در آن مردان ثروت، قدرت و امتیازات بیشتری دارند. ظهور سرمایه‌داری با واداشتن مردم به کار طولانی در کارخانه‌ها، پدرسالاری را تحکیم بخشید و مسئولیت خانه‌داری و بچه‌داری را بر دوش زنان گذاشت.

خود_بودگی زنانه

محمدرضا حیدری سراجی
کارشناسی کامپیوتر دانشگاه تهران

لوس ایریگاری به سال ۱۹۳۰ در بلژیک متولد شد. استاد سابق دانشگاه پاریس و عضو فعلی "مرکز ملی پژوهش های علمی CNRS" است. او هیچگاه خود را فمینیسمت نمی‌نامد، با این وجود در سنت فمینیسم پست مدرن (فمینیسم فرانسوی) تعریف می‌شود. هیچگاه تلاش نکرده در مقابله با پدرسالاری رویکردی معکوس عرضه کند و به

نمی‌کنند بلکه به دنبال زبان خاص خود می‌گردند. مادر سارا می‌نویسد: آنچه که ایریگاری می‌خواهد انجام دهد کشف ذهنیت زنانه است. زنان چگونه می‌توانند "من" گفتمان باشند و نه مشتق از "من" مردانه (۲). تفاوت‌های جنسیتی ایریگاری را بر آن داشته تا رابطه‌ی سوژه-ابژه مردانه را به رابطه سوژه-سوژه زنانه تبدیل کند: پسرها از واژه "با" برای

ذبح امر ابژکتیو در پای اصالت سوپژکتیو است و چنین امری میسر نمی‌شود مگر با ساختن دو جهانیتهی که در عین تساوی متخالف است و در عین تخالف متساوی. او همچنین از ارائه‌ی تعریف مشخصی از سوژه زنانه سرباز می‌زند، اهل معنا نیست و مفاهیم ثابت زنانه را در پس پرده نگه می‌دارد. به عقیده‌ی ایریگاری، این ادعا که زنان را می‌توان در قالب مفهومی



جای آن مادرسالاری بنشانند. مارگارت وایتفورد در این باره می‌نویسد: هدف ایریگاری این نیست که مادرسالاری جایگزین پدرسالاری گردد، بلکه هدف وی "همبودگی دو تبارشناسی" است (۱). ایریگاری به دنبال کشف عناصر سوپژکتیو زنانه است. عناصری که خصلت و خاصیت خود را در دنیای مردانه جست‌وجو

برقراری ارتباط بین یک سوژه (من) و یک ابژه (تو) استفاده کنند، دخترها از واژه ی "با" برای برقراری ارتباط بین دو سوژه (من و تو) استفاده می‌کنند (۳). او ادامه می‌دهد: پسرها رابطه‌ی بین سوژه و ابژه را ترجیح می‌دهند و بنابراین خود را محور رابطه با دیگر افراد یا چیزها در نظر می‌گیرند (۴). دنیای ایریگاری در پی

به بیان در آورد نشانه‌ی اسارت دوباره در نظام بازنمایی‌های مردانه است که زنان را به دام نظام یا معنایی می‌اندازد که در خدمت عاطفه خود انگیخته‌ی فاعل (مردانه) است (۵). زن در ساحت تکثر است و همواره در حال سیلان. هرگونه سکونی با ماهیت زنانگی در تعارض است.

یکی از میراث پست مدرنیسم مرگ سوژه‌ی خودبنیاد بود، مرگ "من" می‌اندیشم پس هستم" دکارتی در تقابل با هزارتوهای پساساختارگرایانه. عجز عقل حساب شده و عدم درک‌پذیری زنان همان چیزی است که ایریگاری بر آن پافشاری می‌کند و خاص‌بودگی زنانه را بر آن حمل می‌کند. او می‌نویسد: دیگر بودن "زن" حد و حصری ندارد. معلوم است که چرا می‌گویند شوخ طبع، درک ناشدنی، مضطرب، دمدمی مزاج... تازه اگر از زبان او بگذریم که در آن "زن" به هر سویی پرمی‌کشد و "مرد" را عاجز از رسیدن به انسجام هر گونه معنا باقی می‌گذارد. کلمات زن متناقض است، کمابیش دیوانه‌وار از دیدگاه آدم‌های عاقل، ناشنیدنی برای هر شنونده‌ای که گوش‌ی ساده‌پذیر و مملو از کدهای کاملاً حساب شده دارد (۶). ایریگاری مخاطب را دعوت می‌کند تا به گونه‌ی دیگری در زنانگی غور کند و ادامه می‌دهد: باید به گونه‌ی دیگری به او (زن) گوش داد، همچون "معنای دیگری" که همواره در حال بافته‌شدن، در حال آغوش گرفتن کلمه‌ها، اما همچنین در حال رها کردن آنهاست تا در آنها ثابت و منجمد نشود (۷). تلاش‌های فکری ایریگاری زبان زنانه را غیر مصداقی تلقی می‌کند: اگر "زن" چیزی می‌گوید با آنچه می‌خواهد بگوید پیشاپیش دیگر

یکسان نیست، وانگهی هرگز با هیچ چیز یکسان نیست، بلکه مجاور است. (۸). زنانگی به هیچ عنوان در دایره‌ی گفتمانی خاصی قابل اطلاق نیست و دیگربودگی از مقتضیات گفتمانی ایریگاری است. سوژه زنانه "در خود" است و نه در نسبت با چیزی که آن را تعریف کند، محدود کند یا برچسب خاصی به آن بزند. "زنان به درون خود معطوف اند... در درون خودشان یعنی در خلوت آن تماس ساکت، متکثر و منتشر و اگر شما به اصرار از آنان بپرسید که به چه فکر می‌کنند، فقط می‌توانند جواب دهند: به هیچ چیز، به همه چیز" (۹). "آنچه زنان می‌خواهند دقیقاً هیچ چیز نیست و در همان حال همه چیز است، همواره چیزی بیشتر... (۱۰). در نگاه ایریگاری زن نه "یکی" است و نه "دوتا" و اکیدا نمی‌توان آن را همچون یک شخص یا همچون دو شخص تعیین کرد بلکه او وانگهی نام "خاص" ندارد. (۱۱). ایریگاری در نقد به ایده‌آل‌های سیمون دوبووار مدعی می‌شود که به واسازی مفاهیم جنسیتی قدیمی می‌پردازد و سازه‌ای جدید ارائه نمی‌کند "برای دوبووار ایده‌آل این است که من یک مرد باشم. نه، ممنون از پیشنهادتان، ولی من می‌خواهم یک زن باقی بمانم." (۱۲) ایریگاری تلاش برای تساوی با مردان را خطری برای مرگ جنسیت خاص زنانه می‌داند و معتقد است که وقتی زن می‌کوشد به

خوبی مردها باشد "خودش" را از دست می‌دهد و این از دست دادن خود، دنیایی تک قطبی می‌سازد. در مقابل این نگاه تک جنسیتی مردسالارانه، ایریگاری مبلغ همبودگی است. نزدیک شدن مستلزم "تفاوت" است و ایریگاری متفکر "دیگری" و این دو واژه‌ی کلیدی همواره با اوست.

منابع

۱. Irigaray, Luce, *The Irigaray*. (Reader, p ۲۳)
۲. (راهنمایی مقدماتی بر پساساختارگرایی و پسا مدرنیسم، محمدرضا تاجیک، نشر نی، صفحه ۱۶۱)
۳. (لوس ایریگاری، باید به شکل جدیدی از زن و مرد سخن بگوییم، زهیر باقری نوع پرست، دانشگاه وین، ۲۰۱۵)
۴. (همان)
۵. (رزمری تانگ، درآمدی بر نظریه‌های فمینیستی، منیژه نجم عراقی، نشر نی، صفحه ۳۶۱)
۶. (همان، صفحه ۳۶۴)
۷. (لوس ایریگاری، آن اندام جنسی که یک اندام نیست، افشین جهاندیده-نیکوسرخوش)
۸. (همان)
۹. (همان)
۱۰. (همان)
۱۱. (همان)
۱۲. (همان)



بازتاب مردانگی‌ها پس از ۲۰ سال (گفتگویی با رایوین کانل)

ترجمه و تلخیص: علیرضا اسکندری‌نژاد
کارشناسی علوم اجتماعی (پژوهشگری) دانشگاه خوارزمی

مقدمه مترجم: کانل یکی از بزرگترین نظریه‌پردازان جنسیت و یکی از الهام‌بخش‌ترین آنهاست. نظریات کانل در دهه‌ی ۹۰ و کتاب مشهور وی مردانگی‌ها، که موضوع اصلی بحث در این مصاحبه است، تحول شگرفی را در مطالعات جنسیت، به صورت عام، و در جامعه‌شناسی جنسیت، به صورت مشخص‌تر، ایجاد کرد. برای نیل به فهمی هرچند مختصر از قلمروی ناشناخته و صعب‌الحصول مطالعات جنسیت، چاره‌ای جز مراجعه به آرای پیشگامان آن در دوره‌ی معاصر نداریم؛ و قطعاً یکی از مهم‌ترین این پیشگامان کانل است. از آنجا که در جامعه‌ی علمی ما، بالأخص جامعه‌ی علمی جامعه‌شناسی ما، تلاش چندانی برای ترجمه آثار بزرگان این قلمروی فکری صورت نگرفته، ما بنا بر این دلیل ناگزیریم که به منابع دست دوم جهت فهم آرای این متفکرین روی بیاوریم. از طرفی منابع دست دوم نیز به علت کلی بودن نمی‌توانند دیدی انضمامی را از این قبیل نظریات به دست دهند. به نظر می‌رسد مصاحبه‌های صورت گرفته با این متفکرین می‌تواند این مشکلات را تا حدودی رفع کند؛ هرچند که جای خالی مطالعه‌ی آثار آنها همچنان حس خواهد شد. بدیهی است که نظریات مطرح شده در این حوزه به دلیل بداعت نظری و فکری تا حدودی مناقشه‌برانگیز خواهند بود؛ با این حال ما باید پیش از موضع‌گیری در برابر این نظریات، آنها را با دقتی عالمانه مطالعه کنیم و تفاوت‌های فرهنگی، اعتقادی و ارزشی خود را در این مرحله کنار بگذاریم.



مارکوس: برایمان از سوابق دانشگاهیت بگو.

رایوین: من از استرالیا، قاره‌ای دوردست و خشک، می‌آیم. فرهنگ بومی استرالیا به حدود ۵۰ هزار سال قبل بازمی‌گردد؛ احتمالاً این فرهنگ، قدیمی‌ترین فرهنگ مستمر موجود در جهان است. کشور استرالیا حدود ۲۰۰ سال پیش به استعمار بریتانیا درآمد، و تبدیل به مستعمره‌ای مهاجرنشین شد. خانواده‌ی من از حدود ۱۵۰ سال پیش در استرالیا بوده‌اند. من از زمینه‌ی اجتماعی مرکب و تقریباً مرفهی هستم که دامنه‌ای از حاشیه‌ی طبقه‌ی بالا تا طبقه‌ی متوسط رو به پایین را شامل می‌شود. از آنجا که تجربه‌ی کاری در جهان دانشگاهی داشته‌ام، (به همین خاطر) این موقعیت طبقاتی را در زندگی خود حفظ کرده‌ام.

1_ Reflecting on twenty years of Masculinities: an interview with Raewyn Connell; Ciênc. saúde coletiva vol.22 no.12 Rio de Janeiro Dec. 2017

در اصطلاحات بین‌المللی، جامعه‌ی مهاجرین استرالیایی، تا تقریباً همین اواخر، مستعمره‌های دوردست با حیات فکری بسیار محدود بود. من همچنین تاریخ و روانشناسی را برای اخذ نخستین مدرکم و علوم سیاسی را برای اخذ دومین مدرکم مطالعه کرده و از نسل اولین کسانی بودم که در استرالیا مدرک دکتری کسب کرد. نسل‌های دانشگاهی پیشین برای اخذ مدارک بالاتر به شهرهای بزرگ بریتانیا، و گاه‌ها به ایالات متحده می‌رفتند. زمانی که دانشجو بودم، ما در مرحله‌ی توسعه‌ی ظرفیت پژوهشی در استرالیا بودیم. آن زمان دقیقاً مصادف با ظهور جنبش دانشجویی بود. من در جنبش چپ جدید^۲ (در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰) که وارد کشمکش علیه مشارکت استرالیا در جنگ ویتنام شده بود، فعالیت می‌کردم. همچنین بسیار درگیر کشمکش‌های فکری اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ شده بودم. من عضو گروهی از جوانان بودم که آنچه که ما دانشگاه آزاد سیدنی می‌خوانیم را بنیان‌گذاری کرد. ما در اندیشه‌ی بنا کردن یک مرکز آموزشی رادیکال خارج از دانشگاه‌های موجود بودیم، البته این گروه دوام چندانی نداشت اما [مشارکت در آن] بسیار هیجان‌انگیز بود!

پس از آن من به جریان اصلی دانشگاهی وارد شدم. من مثل خیلی‌های دیگر این اندیشه را در سر داشتم که می‌توان دانشگاه را از درون دگرگون ساخت، و آن را برای عدالت اجتماعی و دگرگونی اجتماعی متری‌تر و مفیدتر نمود. زمانی که من کارم را آغاز کردم، دانشگاه‌های رسمی نخبه‌گرا و نهادهایی برای طبقات بالای جامعه وجود داشتند، اما این شرایط در دهه‌ی ۱۹۷۰ در حال

تغییر بود. من مدیر دپارتمان جدید جامعه‌شناسی در دانشگاه تازه تأسیس مک کوایر^۳ در سیدنی شدم. ما توانستیم برنامه‌ی درسی و پداگوژی جدید را بسط دهیم و با گروه‌های تازه‌وارد دانشجویان، بالاخص زنان -گروهی که شمارشان در دانشگاه‌ها در آن زمان در حال افزایش بود- کار کنیم.

ما به هیچ چیز که شبیه به دگرگونی نهادی مدنظرمان باشد، دست پیدا نکردیم؛ اما در بازه‌ی زمانی ۱۵ یا ۲۰ ساله، از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ تا دهه‌ی ۱۹۸۰، بسیاری از پروژه‌های معرفتی جدید را اجرایی کردیم. این پروژه‌ها را به مثابه‌ی گونه‌ی جدیدی از علوم اجتماعی تصور می‌کردیم، گونه‌ای با گرایش به کشمکش‌های عدالت اجتماعی، و دغدغه‌مند در سخن گفتن با مخاطبین گسترده‌تر. بخش مهم آن، پژوهش اجتماعی درباره‌ی جنسیت بود.

مارکوس: شما برای کارتان درباره‌ی جنسیت، یا به صورت مشخص‌تر درباره‌ی مردان و مطالعات مردانگی بسیار شناخته‌شده‌اید. چگونه علاقه‌ی شما در مورد این موضوع برانگیخته شد؟

رایون: در گذشته، دانشگاه‌ها از پذیرش جنسیت به عنوان یک مسئله‌ی فکری خودداری می‌کردند. در دانشگاه مک کوایر ما جنسیت را به عنوان زمینه‌ای مهم هم در تدریس و هم در تحقیق قرار دادیم. در کار خود من در دهه‌ی ۱۹۷۰، جنسیت مشخصاً با آموزش در ارتباط بود. من در کوشش‌های آموزشی متری، هم به صورت عملی و هم در پژوهش درگیر بودم. ابتداءً، اگرچه سایر همکاران و دانشجویان درگیر پژوهش سلامت شده بودند، بالاخص درگیر شبکه، مراکز و پایگاه‌های سلامت زنان که طی دهه‌ی

۱۹۷۰ در استرالیا به وجود آمد، من در این پژوهش‌ها شرکت نداشتم.

من عضوی از جنبش آزادی‌بخش زنان^۴ هم نبودم چراکه آن زمان به عنوان یک مرد زندگی می‌کردم، اما همکارم پم بنتون^۵، و سایر زنانی که با آنها کار می‌کردم، فعالین فمینیست بودند. هنگامی که در مورد جنسیت به عنوان یک مسئله‌ی پژوهشی، به صورت جدی، شروع به تفکر کردم، پرسش‌های فمینیست‌ها در مورد قدرت، پدرسالاری و مشروعیت مسائل اساسی بودند. همچنین پژوهش‌های بسیاری نیز درباره‌ی مسئله‌ی طبقه انجام داده‌ام. به همین خاطر، عضو فعال حزب کارگر^۶ بوده‌ام، و درگیر پژوهش و فعالیت پیرامون نابرابری‌های طبقاتی در مدارس شده‌ام. من گرامشی^۷ را مطالعه می‌کردم و تلاش می‌نمودم تا اندیشه‌های وی پیرامون هژمونی و تضاد فرهنگی را [با وضعیت جامعه‌ی استرالیا] تطبیق دهم. شناخته‌شده‌ترین کتاب من در دهه‌ی ۱۹۷۰ طبقه‌ی حاکم، فرهنگ حاکم^۸ است [۱].

در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، به کار بردن تحلیل قدرت در مطالعه‌ی جنسیت را آغاز کردم. من از [به کار بردن] مفهوم «پدرسالاری» به مثابه‌ی یک ساختار انتزاعی، خشنود نبودم. این اندیشه باید انضمامی‌تر و عملی‌تر می‌شد. من می‌خواستم بدانم: پدرسالاران که هستند؟ ساختار چگونه کار می‌کند؟ مجریان آن چه کسانی هستند؟ ضرورتاً به این خاطر بود، که من به سوی صورت‌بندی مسائل پیرامون مردانگی آمدم.

2_the New Left

3_Macquarie

4_Women's Liberation movement

5_Pam Benton

6_Labor Party

7_Gramsci

8_Ruling Class, Ruling Culture

در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، ما در حال تحلیل داده‌های پژوهشمان درباره‌ی نابرابری‌ها در مدارس بودیم. به مصاحبه با نوجوانان، پسران و دختران، معلمانشان، والدینشان، مادران و پدرانشان در خانه، پرداختیم [۲]. مسائل مربوط به جنسیت بسیار واضح بود، و ما به اطلاعات بسیاری در رابطه با پسران و پدرانشان، و همچنین دختران و مادرانشان دست یافتیم. از اینجاست که مفهوم «مردانگی هژمونیک» شکل می‌گیرد. ما در جستجوی روابط، سلسله‌مراتب و محرومیت جنسیتی در مدارس بودیم، و الگوی هژمونی [از این طریق] خودش را برای ما نمایان کرد. مردانگی‌های متفاوتی وجود داشتند، روابط سلسله‌مراتبی، رقابت، و تردیدهایی درباره‌ی چگونگی حفظ شدن هژمونی در شرایط متغیر اقتصادی وجود داشت. از زمانی که ما این کار را از آن پژوهش آموزشی منتشر کردیم، من در فکر مفاهیمی که استفاده کرده‌ایم فرو رفتم، و به این نتیجه رسیدم که ما واقعا به یک نظریه‌ی اجتماعی بهتر درباره‌ی جنسیت نیاز داریم. نظریه‌های پیچیده‌ی جامعه‌شناختی در رابطه با طبقه وجود داشتند، اما درباره‌ی جنسیت هیچ نظریه‌ای وجود نداشت. پس، من برای یک بودجه‌ی پژوهشی درخواست دادم، و به محض گرفتن آن - که به گمان من اولین بودجه‌ی پژوهشی برای نظریه‌ی اجتماعی در استرالیا بود! شرایط کاری‌ای فراهم شد که با دو فعال جنبش آزادی‌خواهی مردان همجنس‌گرا، تیم

کریگان^{۱۱} و جان لی^{۱۲} همکاری کنم. ما این پروژه را به صورت کاوش گام به گام در مورد مسائل، طرح‌ریزی کردیم و با پرسش درباره‌ی مردان و مردانگی کار خود را آغاز نمودیم. برای من، این راه تئوریزه کردن پدرسالاری بود؛ و برای آنان، این راه تئوریزه کردن هوموفوبیا و غلبه‌ی مردان قوی بر مردان همجنسگرا. ما کارمان را در رابطه با این مسائل آغاز کردیم، و این مسائل تمام پروژه‌ی ما را دربر گرفت! بنابراین یک مقاله‌ی بلند و بالا نوشتیم و نظریه‌ی مردانگی و هژمونی چندگانه را ترسیم نمودیم [۳]. [۴]. این نظریه سنتز مفاهیم فمینیسم، جنبش آزادی‌خواه همجنس‌گرایی مردان، روانکاوی، و جامعه‌شناسی بود. ما نتوانستیم این مقاله را در استرالیا منتشر کنیم، به همین خاطر من آن را به یک مجله در آمریکای شمالی فرستادم، و به واسطه‌ی اعتباری که این مجله داشت، آنان تمام مقاله را منتشر کردند. سپس این مقاله خوانده و ترجمه و به صورت بین‌المللی دست به دست شد. پس از آن، من به این فکر افتادم که ما نظریه را داریم، اما داده‌ها چه می‌شود؟ برای اینکه [نشان بدهم پژوهشگر] تجربی خوبی هستم، مرحله‌ی جدیدی از پژوهش را آغاز کردم، تحقیقات طولی را با گروه‌های متفاوتی از مردان انجام دادم. [نتایج این پژوهش‌ها را] در قالب مجموعه‌ای از مقالات منتشر کردم [۵]. من از ابتدا نسبت به نگارش کتابی درباره‌ی مردانگی، علاقه‌مند بودم.

مارکوس: چرا؟

رایوین: به این خاطر که در آن زمان، دسته‌ای از کتب درباره‌ی مردانگی به رشته‌ی تحریر درآمده بود، مانند کتاب رابرت بلاي^{۱۳}، جان آهني^{۱۴} [۶]، که ادعا می‌کرد مردان از بحران مردانگی^{۱۵} رنج می‌برند و نیاز به بازیابی «مردانگی واقعی»^{۱۶} دارند. تمام آن کتب غیرعلمی، اما بسیار محبوب بودند. من از آن کتب به عنوان مردانگی درمانی^{۱۷}، کتبی که می‌خواهند به مردان مجدداً این اطمینان را بدهند که می‌توانند به عنوان پدرسالاران عملکرد خود را داشته باشند [اجتناب می‌کردم]. نمی‌خواستم بخشی از این جریان باشم! پنداشتم که نگارش یک کتاب دیگر درباره‌ی مردان و مردانگی به تقویت به این گرایش کمک می‌کند [درحالی‌که چنین چیزی را نمی‌خواستم]. تقریباً در همان زمان بود که جودیت باتلر^{۱۸} در مشکل جنسیت^{۱۹} [۷] به نقد اندیشه‌های ذات‌گرایانه^{۲۰} درباره‌ی زنانگی و زنان پرداخت، و من هم [با الهام از کار باتلر] کمتر به ذات‌گرایی درباره‌ی مردانگی پرداختم.

نهایتاً خود را برای نوشتن یک کتاب راغب یافتیم. این کتاب [یعنی مردانگی‌ها] در سال ۱۹۹۵ چاپ و به صورت گسترده‌ای خوانده شد. چیزی نزدیک به ۱۵ هزار بار، مطابق آنچه که متخصصین گوگل ثبت کرده‌اند، به این کتاب ارجاع داده شده است. تا کنون از انگلیسی به ده زبان ترجمه شده است.

9_ "hegemonic masculinity"

10_Gay Liberation movement

11_Tim Carrigan

12_John Lee

13_Robert Bly

14_Iron John

15_crisis of masculinity

16_'true masculinity'

17_masculinity therapy

18_Judith Butler

19_Gender Trouble

20_essentialist



هستم! در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، پژوهش‌های ما منتشر و در ادبیات جهانی به صورت قابل توجهی، فهمیده شد. پس از آن از من برای سخنرانی در کنفرانس‌هایی در نیمه‌ی شمالی جهان دعوت می‌شد.

این کنفرانس‌ها من را با بسیاری از پژوهشگران مردانگی، پژوهشگران جنسیت، و پژوهشگران آموزشی در آلمان، بریتانیا، اسکاندایناوی، کانادا، و ایالات متحده در ارتباط قرار داد. من به فهم نحوه‌ی کارکرد اقتصاد جهانی معرفت، متمایل شدم. هنگامی که پژوهش‌هایمان را در مجلات استرالیایی منتشر می‌کردیم، کسی از سایر نقاط جهان متوجه آن نمی‌شد. زمانی که ما همان پژوهش‌ها را در مجلات [کشورهای] شمالی چاپ می‌کردیم، کارهایمان در جنوب آمریکا، هند، ژاپن، آفریقا و غیره خوانده می‌شد. با یک روش عجیب، ما برای برقراری ارتباط جنوب-جنوب از شمال استفاده می‌کردیم.

پس از آن من تلاش کردم تا ارتباط را با همکارانی در نیمه‌ی جنوبی جهان بسط دهم- برای سخنرانی در کنفرانس‌ها سفر می‌کردم، ملاقات‌های دانشگاهی طولانی‌تر داشتم، متونی را گردآوری کردم، و سعی کردم تا اسپانیایی و پرتغالی یاد بگیرم. تمامی این موارد به همکاری‌های پژوهشی منجر شد که موضوع برخی از آنان مردانگی‌ها و برخی دیگر درباره‌ی روشنفکران، زمینه‌ی پژوهشی دیگری که به آن علاقه‌مندم، بود.

محصل اصلی این کار کتاب من نظریه‌ی جنوبی^{۲۳} بود [۱۰]، که به تحلیل اجتماعی در جهان استعماری و پسااستعماری نظر می‌کرد و طرحی را برای علوم اجتماعی در مقیاسی جهانی، ترسیم می‌کرد. [پژوهشی] جاه‌طلبانه‌تر از [پژوهش درباره‌ی] جنسیت وجود ندارد. پروژه‌ای پژوهشی که سه کشور در آن دخیل بودند و موضوع آن مردانگی‌های مربوط به مدیریت بود [۱۱]، نتیجه‌ی اصلی این کارها بود. به تازگی، من مشغول کار بر روی نظریه‌ی جنسیت از سرتاسر کشورهای نیمه‌ی جنوبی هستیم. برخی از این کارها در آخرین کتاب من که به زبان پرتغالی چاپ شده، آمده است [۱۲].

مارکوس: کار شما درباره‌ی مردانگی‌ها، شما را به سوی مشارکت در حوزه‌های متفاوت برابری جنسیتی سوق داد، درست است؟ رایوین: پرسش از خشونت مبتنی بر جنسیت، مانند پرسش درباره‌ی آموزش، من را به این تفکر سوق داد که چگونه جامعه‌شناسی مردانگی‌ها می‌تواند به کار سیاست‌گذاری اجتماعی بیاید. در دهه‌ی ۱۹۹۰ از من برای پیوستن به مباحثی درباره‌ی مردانگی، جنسیت و خشونت در سطح اجتماعی در یونسکو دعوت شد. این مباحثات به نگارش یک کتاب [۸] و رشته‌ای از مقالات منجر شد. از آن زمان تا به حال، من نسبت به این موضوع توجه داشته‌ام. این موضوع، تفکر را در مقیاس وسیع‌تری، نسبت به کاری که ما در ارتباط با اجتماع‌گویی‌ها انجام دادیم، طلب می‌کند؛ [تفکری که] انتزاعی‌تر، و احتمالاً همراه با تأثیر کمتری در عمل است. اما این موضوع من را به همکاری با نمایندگی‌های سازمان ملل که علاقه‌مند به بحث تساوی حقوق جنسیتی بودند، سوق داد. در سال ۲۰۰۳-۴ من با آنان جهت انجام یک پیمایش جهانی برای پژوهش درباره‌ی نقش مردان در تحقق تساوی حقوق جنسیتی، کار کردم و این پیمایش زمینه‌های سیاست‌گذاری بسیاری را از آموزش تا استخدام و خشونت را پوشش داد. این پیمایش به اولین خطوط راهنمای سیاست‌گذاری بین‌المللی در این موضوع منجر شد، سندی که من در نگارش پیش‌نویس آن کمک کردم، که در کمیسیون وضعیت زنان سازمان ملل در سال ۲۰۰۴ منتشر شد [۹].

مارکوس: و شما مشغول کار بر روی پروژه‌ی همکاری جنوب-جنوب بودید، اینطور نیست؟

رایوین: داستانی که من برای شما تعریف می‌کنم نه در لندن و نه در نیویورک، بلکه در استرالیا شکل گرفت. در استرالیا، ما همیشه با پرسش‌هایی پیرامون حاشیه‌ای بودن، وابستگی فکری، و خودآیینی^{۲۲} درگیر بودیم. فکر می‌کنم به همان ترتیب هم شما در برزیل درگیر این پرسش‌ها هستید. به صورت آکادمیک، پرسش‌ها درباره‌ی مردانگی شروع به چرخش در مجلات اصلی ایالات متحده و پس از آن مجلات اروپایی کرد. زمینه‌ی استرالیایی کار من به سختی فهمیده می‌شد. اغلب فرض می‌شد که من آمریکایی

21_SouthSouth collaboration

22_ autonomy

23_Southern Theory

مارکوس: پس از ۲۰ سال از [نگارش] مردانگی‌ها، شما رشته‌ی مطالعات مردان را چگونه می‌بینید؟ آیا رشته‌ی مطالعات مردان وجود دارد؟

رایوین: من هیچگاه تمایلی نسبت به رشته‌ی «مطالعات مردان» نداشتم. همانگونه که در روایت‌م دیدید، من هنگامی به مردانگی‌ها علاقه‌مند شدم که تلاش داشتم تا نابرابری آموزشی، پویایی‌های جنسیت، پویایی‌های قدرت، و تغییر در روابط جنسیتی را فهم کنم. برای من، پژوهش درباره‌ی مردانگی‌ها، و مطالعات مردان که مردانگی در آن جریان دارد، همیشه بخشی از حوزه‌ی معرفتی گسترده‌تر بوده است.

همانگونه که پیش‌تر اشاره کردم، من نگران ذات‌گرایی‌ای بودم که اوایل در گفتمان‌های مربوط به مردانگی ظاهر شده بود. بنانه‌پادان رشته‌ای تحت عنوان «مطالعات مردان» ریسکی جدی است. این رشته به ایزوله کردن مسائل مربوط به مردان می‌پردازد و فراموش می‌کند که جنسیت همواره امری نسبی است. این رشته، نهایتاً، به حمایت ضمنی از برتری مردان می‌انجامد. به این خاطر که دامنه‌ی کلی تحلیل جنسیت، شامل ساختارهای قدرت، نابرابری و خشونت است؛ ما باید نگران تأثیرات سیاسی شیوه‌ی سازماندهی دانش باشیم.

من از گرایش به جدا کردن رشته‌های مطالعات مردان، مطالعات زنان، مطالعات کوئیر^{۲۴}، مطالعات جنسی، مطالعات تراجنسی^{۲۵}، نگرانم. هنگامی که تیم کریگن، جان لی و من، نظریه‌ی اصلی‌مان را کنار هم گذاشتیم، جریانی از مباحثات مربوط به جنبش آزادی‌خواه مردان همجنس‌گرا را نیز در کارمان وارد کردیم. من فکر می‌کنم، این مردان همجنس‌گرا هستند که ابتدا مردانگی را به عنوان نظامی از محرومیت‌ها و قطب‌بندی‌ها، عیان کردند. اما، کلید دستیابی به یک تحلیل قوی درباره‌ی مردانگی‌ها، ارتباط اندیشه‌های آنان با پژوهش‌های فمینیستی قدرت، فرهنگ و جامعه‌پذیری نهادینه‌شده بود.

بسط پژوهش درباره‌ی مردان و مردانگی‌ها بود که مطالعات زنان را به شکل مطالعات جنسیت دگرگون ساخت. اما این تغییر، تغییری جنجال‌برانگیز بود؛ بسیاری از فمینیست‌ها نگران این بودند که این تغییر به سیاست‌زدایی^{۲۶} از این رشته بیانجامد، به صورت گسترده، حق با آنان بود. مطالعات زنان

پروژه‌ای ستیزه‌جویانه بود. صحبت آنان این بود که ما در جهان معرفتی پدرسالارانه‌ای هستیم که تحت تسلط مردان است. زمینه‌ی ناشناخته‌ی گسترده‌ی معرفتی‌ای درباره‌ی زنان و دیدگاه‌های زنان وجود دارد، و [نیل] به این معرفت نیازمند جنبشی اجتماعی در جهان فکری برای بسط و تثبیت این حوزه است. حال، مطالعات جنسیت و مطالعات مردان می‌تواند سیاسی باشد، اما آنها آن نوع قیام و طغیان را بازنمایی نمی‌کنند. آنها تخصصی‌شدن و تقسیم‌ی دیگر در معرفت و دانش هستند، و از لحاظ سیاسی خنثی.

مارکوس: مطالعات مردان و مردانگی‌ها را به همان نسبت، کنشی سیاسی می‌بینید؟

رایوین: بله، اما این لزوماً آن نوع سیاست‌ورزی که شما می‌خواهید نیست! طیفی از امکان‌ها پیش روی ماست. مطالعات مردان می‌تواند به عنوان پروژه‌ی فکری سیاست‌زدایی‌شده‌ای طرح شود. در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و ۸۰ تلاش‌ی برای ترسیم تاریخ مردان، یا تاریخ مردانگی، به این صورت، انجام شد. این رشته همچنین می‌تواند به عنوان [پروژه‌ای جهت] دفاع از منافع مردان مطرح شود. در دهه‌ی ۱۹۹۰، ستیزه‌جویانی بودند که از «حقوق مردان» در آمریکا سخن می‌گفتند و از برتری‌های ناعادلانه‌ای که زنان برخوردار بودند، اینکه پسران مورد ظلم و ستم فمینیسم قرار گرفته‌اند و سایر موارد، شکایت می‌کردند. پژوهشگرانی که نسبت به این خط فکری دلسوز بودند، شروع به نگارش فهرستی از وضع نامساعد مردان و رنجی که از این وضعیت می‌برند کردند، و این کار همچنان ادامه دارد.

هنوز این امکان وجود دارد که رشته‌ای از مطالعات و تحلیل را برپا کنیم که به کاوش زندگی، کنش‌ها و تجربیات مردان در زمینه‌ی وسیع‌تر نظم جنسیتی می‌پردازد. فهم نسبی از مردانگی، پروژه‌های تغییر و مبارزه برای برابری جنسیتی را که در حال حاضر در حال بسط امکانات عاطفی برای مردان در محل کار و خانواده است، عیان می‌کند. حقوق سیاسی، تغییر جنسیت را بازی حاصل صفر^{۲۷} می‌بیند. هنگامی که زنان چیزی به دست آورند، مردان باید چیزی از دست بدهند و تلاش می‌کنند تا مردان (و زنان ترسو) را علیه برابری جنسیتی بشوراند. اما، جنسیت می‌تواند بازی حاصل صفر نباشد.

24_queer studies

25_transsexuality studies

26_depolicitize

27_zero-sum game

- and the dynamics of gender. *American Sociological Review* 751-735:(6)57 ;1992.
6. Bly R. Iron John: A Book about Men. Boston: Addison-Wesley; 1990.
 7. Butler J. Gender Trouble: Feminism and the Subversion of Identity. New York: Routledge; 1990.
 8. Breines, I, Connell R, Eide I, editors. Male Roles, Masculinities and Violence: A Culture of Peace Perspective. Paris: UNESCO; 2000.
 9. Lang J, Greig A, Connell R. The Role of Men and Boys in Achieving Gender Equality. New York: UN Division for the Advancement of Women; 2008.
 10. Connell R. Southern Theory: The Global Dynamics of Knowledge in Social Science. Cambridge: Polity Press; 2007.
 11. Olavarria J, editor. Masculinidades y globalización: Trabajo y vida privada, familias y sexualidades. Santiago: Red de Masculinidad/es Chile, Universidad Academia de Humanismo Cristiano, CEDEM; 2009.
 12. Connell, R. Gênero em termos reais. São Paulo: nVersos; 2016.

مارکوس: آیا این موضوع، کانون توجه پژوهش‌ها را تغییر داده است؟ رایوین: این موضوع قطعاً به رشد حوزه‌ای از معرفت انجامیده است. بالأخص گسترش شمار نشریات، در دهه‌ی ۱۹۹۰، قابل توجه است. مطالعات مردان حقیقتاً به یک رشته‌ی پژوهشی جهانی بدل شده است. مفاهیم نیز تغییر کرده‌اند. ایده‌ی یگانه «نقش جنسی مردانه»ی هنجارین که در گفتمان دهه‌های ۱۹۷۰ و ۸۰ غالب بود در حال تغییر است. حالا ساختار پیچیده‌ی روابط جنسیتی، تنوع محلی و چندگانگی مردانگی‌ها، به رسمیت شناخته می‌شود. من فکر می‌کنم که کارم کمک کرد تا مردم روش‌های فهم این موارد را بیابند. مفهوم «مردانگی هژمونیک» که اغلب بدفهمیده می‌شود و به کار می‌رود، نقش پراهمیتی را در نظریه [جنسیت] یافته است. ما همواره باید آگاه باشیم که انواع دیگر مردانگی نیز وجود دارد! و دیدن برخی از این مردانگی‌ها-همانگونه که می‌بینیم بسیار از پدران جوان، به صورت جدی-درگیر نگهداری از کودکانشان می‌شوند-شگفت‌آور است.

مارکوس: متشکرم!
ارجاعات

1. Connell, R. Ruling Class, Ruling Culture: Studies of Conflict, Power and Hegemony in Australian Life. *American Journal of Sociology* ;1979 1315-1313:(5)84.
2. Connell R. Estabelecendo a Diferença: Escolas, Famílias e Divisão Social. Porto Alegre: Artes Médicas; 1995.
3. Carrigan T, Connell R, Lee J. Toward a new sociology of masculinity. *Theory and Society* 604-551:(5)14 ;1985.
4. Connell R. Masculinities in Global Perspective: Hegemony, Contestation, and Changing Structures of Power. *Theory and Society* 318-303:(4)45 ;2016.
5. Connell R. A very straight gay: masculinity, homosexual experience



برساخت اجتماعی تفاوت جنسیتی در کلاس درس تفاوت جنسیتی تجربه کلاس درس در دانشگاه‌های ایران مصاحبه با دکتر کرم حبیب‌پور

محمد کنعانی و مریم هاشم‌پور
کارشناسی عاوم اجتماعی (پژوهشگری) دانشگاه خوارزمی

بحث‌ها و استدلال‌هایی که در پی می‌آیند، مبتنی بر یک کار پژوهشی درباره کلاس درس دانشگاهی در ایران از طرف پژوهشکده مطالعات اجتماعی و فرهنگی وزارت علوم در زمستان سال ۱۳۹۴ است. مایلیم بحث درباره تفاوت جنسیتی تجربه کلاس درس در دانشگاه‌های ایران را در قالب ۳ مطرح کنیم.

- ۱) آیا تفاوتی بین دختر و پسر از نظر تجربه کلاس وجود دارد یا خیر؟
- ۲) اگر تجربه دختر و پسر در کلاس درس متفاوت است، این تفاوت‌ها در کجاست؟
- ۳) چرا تفاوت‌هایی بین دختر و پسر در کلاس درس وجود دارد؟

در پاسخ به سوال اول، باید بگوییم که بله، این تفاوت‌ها وجود دارد، هم در فضای دانشگاهی داخل کشور و هم در فضای دانشگاهی خارج از کشور.

مقدمتاً باید اشاره کنم که نهاد آموزش یک نهاد گفتمانی است و در داخل آن روابط قدرت و دانش به همراه ایدئولوژی خاصی حکمفرماست. به همین دلیل، این نهاد برای تشکیل خود به یک سری کردارها نیاز دارد که به آن اشاره خواهم کرد. کلاس درس یک خُرده‌نظام کوچک از کل نظام آموزش و فرهنگ به معنای کلان می‌باشد. تفاوت‌های موجود در کلاس درس نباید به نابرابری میان دو جنس ختم شود؛ که اگر این اتفاق صورت گیرد، باعث تخریب و فروپاشی این خُرده‌نظام آموزشی می‌شود. اما واقع امر این است که این نابرابری‌ها در برخی کلاس‌های درس ما مشاهده شده و در برخی موارد عامل این نابرابری‌ها خود دختران و در برخی موارد اساتید می‌باشند.

حال با این مقدمه، به بیان تفاوت‌های موجود می‌پردازم. این تفاوت‌ها عبارت‌اند از:

۱) فرم کلاس‌ها دخترانه است، اما محتوای آن پسرانه است؛ به عبارتی، از نظر علمی، این پسرها هستند که هدایت و کنترل کلاس را در اختیار دارند و در کل می‌توان گفت این پسرها هستند که برندگان اصلی آموزش عالی و کلاس‌های درس در ایران می‌باشند.

۲) در دختران شور و شوق رسیدن به دانشگاه و دانشجو شدن بسیار بیشتر از پسرها می‌باشد؛ زیرا انگیزه‌ها برای ورود به دانشگاه متفاوت است. به عنوان مثال،

دخترها منزلت‌جو هستند و آموزش را برای خود یک پرستیژ و بزاری برای رسیدن به آن قلمداد می‌کنند، درحالی‌که پسرها به دنبال کسب مهارت برای اشتغال هستند. بر همین اساس، عملکرد آکادمیک پسرها بهتر از دختران است.

۳) توجه به درس و آموزش در پسرها بیشتر از دخترها بوده و این امر ناشی از همان تفاوت در انگیزه‌ها برای ورود به دانشگاه است. دخترها توجه و دقت‌شان بر روی کلاس درس بصورت آکادمیک بوده، اما پسرها بیشتر بدنبال یادگیری و فهم آموزشی هستند.

۴) در دختران به دلیل نگاه کلانی که به دانشگاه دارند، رضایت از کلاس در آنها بیشتر از پسرها است.

۵) دختران در دانشگاه معدلی‌تر از پسرها هستند، اما پسرها علمی‌ترند. برای مثال، دخترها همیشه در سر کلاس درس نگران امتحان و منابع امتحانی هستند و این در پسرها بسیار کمتر است.

۶) تفسیر دختران و پسران درخصوص استاد مطلوب متفاوت است. از نظر دخترها، استادی مطلوب است که هم اخلاقی باشد و هم تدریس مطلوبی را ارائه دهد. اما از نظر پسرها، استادی مطلوب است که بار علمی بالاتر و بیشتری داشته باشد که بتوان از آن بهره و استفاده بیشتری برد.

۷) استفاده از وسایل ارتباطی و شبکه‌های اجتماعی در کلاس درس برای پسرها، بیشتر جنبه تفریحی و سرگرمی دارد،

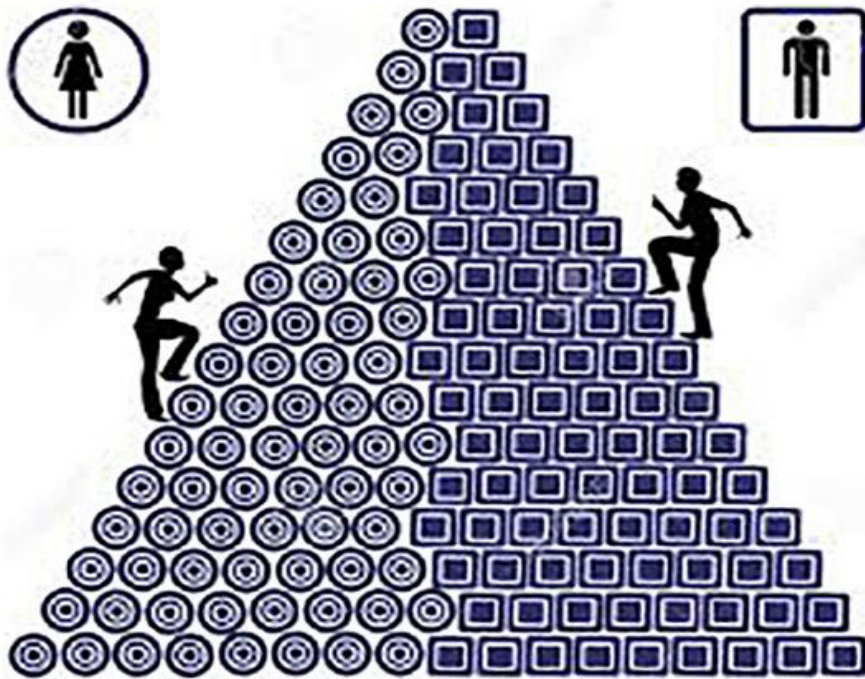
اما برای دخترها بیشتر جنبه علمی و کارکردی و کاربردی دارد. به همین خاطر دخترها در کلاس درس نظم‌پذیری بیشتری نسبت به پسران دارند و همین امر با شرکت بیشتر دخترها در کار گروهی قرابت دارد.

۸) سبک زبانی جنسیتی نیز در کلاس‌ها بین دو جنس متفاوت است. به عنوان مثال، دخترها در کلاس درس کمتر و با صدای پایین‌تر نسبت به پسرها صحبت می‌کنند و یکی از دلایل این امر آن است که سؤالات در بین دختران آکادمیک‌تر بوده و بیشتر معطوف به جزوه و کتاب است، این در حالی است که سؤالات در میان پسرها عام‌تر و کلی‌تر و فراتر از چارچوب کلاس است.

۹) تفاوت بعدی، بر مسئله تقلب و سرقت علمی اشاره دارد. پسرها تقلب بیشتری را انجام می‌دهند (دوراهی جنسیتی)، اما سرقت علمی در هر دو گروه وجود دارد (تکراهی جنسیتی) (سرقت علمی: استفاده از مطالب دیگران بدون مشخص کردن منبعی که از آن استفاده شده است).

۱۰) دخترها نسبت به پسرها تأکید بیشتری بر نوشتن دقیق جزوه و مطالب مطرح‌شده در کلاس درس دارند و همین امر سبب میشود که دخترها کمتر از پسرها در سر کلاس درس غیبت نمایند (دختران جزوه‌نویس و پسران علمی).





تبعیض جنسیتی در حوزه‌ی اشتغال

فرشته رضایی
کارشناسی ارشد پژوهشگری علوم اجتماعی دانشگاه خوارزمی

در طول قرن‌های متمادی جنسیت مبنای تعریف موقعیت‌های متفاوت و نابرابر برای زنان و مردان بوده است. در جایگاه‌های مختلف اجتماعی همواره زنان در مقایسه با مردان در همان جایگاه از منابع مادی، منزلت اجتماعی، قدرت و فرصت‌های تحقق نفس کمتری برخوردار گشته‌اند. موقعیت زنان در جوامع بر اساس رابطه قدرت میان زنان و مردان شکل گرفته و این الگوی نابرابری به فراگیرترین اشکال در سازمان جامعه عجین شده است.

هر بحثی درباره‌ی نابرابری و ستم بر زنان، پدیده‌های متنوع روان‌شناختی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را که بر زندگی آنان تأثیر می‌گذارد، به ذهن متبادر می‌کند؛ از تجاوز، زنا با محارم، مسائل تولیدمثل و مبارزه برای اختیار در تولیدمثل، خشونت خانگی و آزار جنسی تا کلیشه‌سازی اجتماعی، دستمزد پایین، جداسازی جنسیتی شغلی، تبعیض در مؤسسات آموزشی و حرفه‌ای، تقسیم جنسیتی کار، کار خانگی و تناقض بین مطالبات خانگی و کاری، انقیاد زنان در نهادهای سیاسی و نقش‌های رهبری عمومی و ضرورتاً ساختار پدرسالاری که با یک نیت عمومی و قوی ابقا شده و نقش قدرت را به عنوان منشا نابرابری‌های جنسی در عرصه‌های گوناگون تبیین می‌کند.

در عرصه‌ی اقتصاد و اشتغال است شمار هزاران زن از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی آغاز شد. وجود نیروی مکانیکی راه را برای استثمار وحشیانه زنان در شرایط هولناک کار باز کرد. از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اردوگاه سوسیالیستی، سرمایه‌داری نفوذ خود را بر سرتاسر جهان افزایش داده و افسار فرایندهای تغییر اقتصادی را گسیخته است. فرایندهایی، که پیوند بین سرنوشت مردم در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری را با دیگر مردم جهان به‌طور فزاینده آشکار و تقویت می‌کند. در این بستر تاریخی برای بررسی نابرابری‌های جنسیتی در حوزه کار بازگشت به بررسی رابطه مارکس و فمینیسم منطقی است. هر چند مد کنونی اکادمیک به بی‌ارتباطی آنها اعتقاد دارد و تئوری مارکس را نسبت به مسئله جنسیت کور می‌داند. تا زمانی که سرمایه‌داری شیوه‌ی تولید غالب باشد، فهم کامل نیروهایی که به زنان ستم می‌کنند و روابط بین زنان و مردان را شکل می‌دهند، بدون پشتوانه‌ی تحلیل کار مارکس غیرممکن است.

اکنون زنان از لحاظ اقتصادی وضعیت مستقل‌تری دارند و هر دو جنس به خاطر شرایط اجتماعی شان به هم نزدیک‌تر شده‌اند.

هچنین مارکس با نقد مفهوم کار مولد در سیستم سرمایه‌داری زمینه ارزشگذاری دوباره کار سنتی زنان را فراهم می‌آورد. مارکس تقسیم کار جنسیتی را در ایدئولوژی آلمانی با دوگانه گرایبی طبیعت/ فرهنگ بصورت دیالکتیکی بررسی می‌کند و در بحث درباره ی توسعه‌ی خانواده، به این مسئله می‌پردازد که این تقسیم کار مبتنی بر جنسیت فقط برای روابط تولیدی بسیار توسعه نیافته «طبیعی» است، جایی که تفاوت بیولوژیک زنان، انجام برخی وظایف طاقت‌فرسای بدنی را برای آنان سخت می‌کند. این بدان معنی است که پایین دست بودن مفروض زنان در این جوامع چیزی است که می‌تواند با تغییر جامعه تغییر کند.

مارکس ضمن همدردی بسیار با موقعیت انضمامی زنان کارگر در نظام سرمایه داری در جلد اول "سرمایه" مشقت زنان در انجام حرکت‌های تکراری و طاقت‌فرسا در تمام طول روز در فضایی بسیار تنگ و شلوغ برای کسب درآمدی بسیار ناچیز را توصیف می‌کند که این امکان را به کارخانه‌داران داد که از قبل رنج و مصیبت و گرسنگی زنان سودهای عظیم و فزاینده‌ای به جیب بزنند.

همان‌طور که انگلس در "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" نشان داد، استثمار زنان از زمان نخستین مالکیت خصوصی و نیاز مالکان مرد به کنترل کردن کارگران زن آغاز شد. کسب و انباشت سرمایه به این روند بستگی داشت. استثمار زنان به طور فزاینده‌ای در دوران برده‌داری، فئودالیسم و مراحل آغازین تکامل سرمایه‌داری ادامه یافت، ولی در تمام این مدت، زنان را از یکدیگر جدا نگه می‌داشتند و توان و استعداد آنها را



مارکس استدلال می‌کند که موقعیت زنان در جامعه می‌تواند معیاری برای سنجش میزان توسعه جامعه به مثابه یک کل باشد. شواهد حاکی از آن است که حتی در کشورهای توسعه یافته زنان با وجود موقعیت اجتماعی مطلوب با تبعیض جنسیتی در حوزه اشتغال مواجه بوده و همچنان در موقعیت نابرابری نسبت به مردان قرار دارند. علاوه بر نابرابری‌های جنسیتی در ارتقاء زنان به موقعیت‌ها و فرصت‌های شغلی بالا و وجود سقف شیشه‌ای در وهله نخست بحث دسترسی نابرابر زنان به فرصت‌های اشتغال مطرح می‌شود. در اقصی نقاط جهان تعداد زنان به استخدام درآمده کمتر از مردان بوده و تنها نیمی از زنان در سن کار شاغل هستند. وضعیت اشتغال آنها در بسیاری از کشورهای پیشرفته با اقتصاد در حال رشد مانند ژاپن و کره جنوبی کمتر از حد انتظار و حدود ۳۵ درصد می‌باشد در کشورهای سوسیالیستی سابق این رقم بهتر بوده و ۷۵ درصد زنان در نیروی کار حضور دارند. در ایران دسترسی زنان به اشتغال در کمترین میزان و به سختی به ۱۵ درصد می‌رسد.

همیشه به شدت محدود می‌کردند. اما با ورود ماشین‌آلات به روند تولید، برای اولین بار زنان در گروه‌های بزرگ در کنار یکدیگر و در موقعیت اجتماعی کارگران مرد غیرماهر قرار گرفتند. قرار گرفتن در محیط کار مشترک با مردان این امکان برای زنان فراهم شد که بتوانند برای نخستین بار در تاریخ، همراه با مردان در اتحادیه‌های همگانی، و نیز در اتحادیه‌های زنان، گرد هم آیند و متحد شوند. همچنان که مارکس نیز اهمیت ورود برابر زنان و مردان به انترناسیونال را مطرح کرد.

مارکس ضمن بیان ایده سرکوب زنان تحت حاکمیت سرمایه داری اشاره می‌کند به ورود ماشین‌آلات به کارخانه‌ها و نیاز کمتر به کار فیزیکی طاقت فرسا، زنان و کودکان به عنوان نیروی کار ارزان به دسته مهمی از کارگران بدل شدند. وی در دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی با بررسی افزایش تعداد کارگران زن در صنایع مختلف در توضیح وضعیت زنان به نقل از شولتز می‌نویسد: "در نتیجه تغییر نظام کار بخش وسیعی از استخدام شدگان به جنس مونث اختصاص داده شده است.

و یکی بیست نخود و لوبیا و یک سیب‌زمینی گردویی و نیم سیر گوشت به هر کدامشان می‌داد و ده شاهی پول که جیره و مخارج و مواجیشان بود.

سیاستگذاری‌های اشتغال در ایران بعد از انقلاب و ایجاد فرصت‌های درآمدی تنها برای مردان سرپرست خانوارها نادیده‌گرفتن زنان سرپرست خانوار و نیاز به اجازه شوهر برای اشتغال زن، حضور زنان در نیروی کار را بشدت کاهش داد. این نابرابری به پشتوانه قانون و حمایت و تشویق معیارهای پدرسالارانه از جایگاه زن در خانواده و انجام کار خانگی بدون دستمزد منجر به فقیرتر شدن زنان و به حاشیه راندن آنها شد. در دهه‌های اخیر با وجود دستاوردهای تحصیلی زنان که نیمی از جمعیت دانشگاه‌ها را به خود اختصاص داده‌اند همچنان نرخ اشتغال آنها در مقایسه با کشورهای در حال توسعه پایین بوده و بیکاری زنان در تمام گروه‌های واقع در سن کار افزایش یافته است. علاوه بر این محدودیت دسترسی زنان به مشاغل گوناگون و درآمدزا و محدود شدن اشتغال غیرکشاورزی به بخش عمومی و فقدان کامل برخی مشاغل از دیگر ویژگی‌های اشتغال زنان در ایران می‌باشد. به عبارتی اشتغال زنان در مشاغلی متمرکز شده که به نوعی در امتداد نقش سنتی آنها در خانه است. آموزش و بهداشت در مناطق شهری و امور کشاورزی و بافندگی در مناطق روستایی بیشتر مورد توجه می‌باشد.

در کنار باور فرهنگی نان‌آور بودن مردان که موجب انحصار بسیاری از مشاغل برای مردان خصوصا در شرایط بحران اقتصادی بوده، دیدگاه‌های منفی کارفرمایان برای استخدام زنان و اعتقاد به عدم توان لازم آنها و دانش فنی پایین و مختل شدن کار آنها با مسولیت‌های خانوادگی زایمان و تربیت فرزندان حاکی از گستردگی تبعیض و نابرابری برای زنان در حوزه اشتغال است و رفع آنها بیش از نیاز به تصویب قوانین برابر در تمام مسائل مربوط به زنان از جمله دستمزد، ساعت کار، دسترسی به طیف گوناگون مشاغل و امکان ارتقا شغلی، ایجاد مهدکودک برای زنان دارای فرزند، نیازمند تغییرات جدی در نگرش‌ها و کلیشه‌های جنسیتی است که از تبعیض و ستم بر زنان حمایت می‌کند.

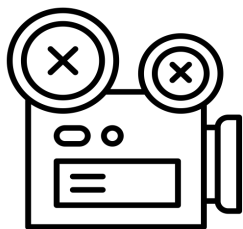
باتوجه به اهمیت میزان اشتغال برابر زنان و مردان در رشد اقتصادی کشورها و افزایش بهره‌وری همچنین افزایش هزینه خانواده‌ها برای آموزش فرزند دختر کماکان اغلب زنان به دلیل اشتغال در کارهای بدون دستمزد در بخش‌های غیررسمی و در میان فقرا قرار می‌گیرند. همچنین پرداخت دستمزد کمتر از مردان و شکاف جنسیتی دستمزد حدود ۱۶ درصد بوده و این مساله حتی در مورد کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی مصداق دارد. براین اساس نابرابری‌های قانونی، حقوقی و اجتماعی مانع ورود زنان به بخش رسمی و دریافت دستمزدهای بالاتر بوده و آنها در مشاغل غیر رسمی، موقت و کم درآمد، کار کشاورزی و کار بدون مزد خانگی محصور شده‌اند.

وضعیت استثمار و ستم بر زنان در ایران نیز برقرار بوده و هست. در اواخر دوره قاجار حدود ۸۷ درصد کارگران در صنایع دستی و سنتی کوچک از قبیل قالی و گلیم بافی، زنبیل و حصیر بافی، گلدوزی، ملیله دوزی اشتغال داشتند و به دلیل استفاده از روش‌ها و وسایل سنتی، بهره‌گیری از نیروی کار زنان در این صنایع متداول بود. حتی برای تولید کننده به صرفه نبود که برای این نیروی کار ارزان چرخ خیاطی تهیه کند و این وجود بی ارزش زن بود که می‌توانست کار یک ساعت چرخ را در یک روز بکند.

عده‌ای از تاجران در جهت استثمار بیشتر کارگران زن اقدام به صیغه کردن بیوه زنان و دختران می‌کردند تا از پرداخت دستمزد ناچیز آنها سرباز زنند و تنها مبلغ ناچیزی تحت عنوان خرجی به زنان بی‌پناه می‌دادند. جعفر شهدی در باب این سواستفاده‌ی شرعی می‌نویسد: "دلخوشی برای زن که اسم شوهر بر سرش آمده برای تاجر که با این اسم اجرت کمتر داده و هم کار زیادتر گرفته و هم از وجودشان استفاده کرده لذا به مرور هر زن خواهان کار باید جوان و زیبا و حاضر به قبول اسم صیغه بوده باشد که صاحب کار فعل حرام نمی‌نمود! یکی دیگر از این صاحب کارها که پسوند مومن پشت اسمش بود با ابتکاری سودمند چند خانه ارزان برای کار خریده و اتاق‌هایشان را یک یک به صیغه‌ها می‌داد و هر صبح با دستمالی نخود و لوبیا و دستمالی گوشت در خانه‌ها رفته



از دواج زود هنگام دختران در ایران با نگاهی به نمایش «نرگس»



یگانه محسنی

کارشناسی ارشد پژوهشگری علوم اجتماعی دانشگاه خوارزمی

در سال‌های اخیر مقوله ی ازدواج با فراز و نشیب‌های مختلفی در کشور مواجه شده که یکی از این موارد جالب توجه "ازدواج‌های زود هنگام" بخصوص در نقاط غربی کشور است. دختران نوجوان و بعضاً کودکی که با سرعتی باورنکردنی از مادری برای عروسک هایشان به مادری برای نوزادان واقعی می‌رسند.

ازدواج زود هنگام به هر نوع ازدواجی اطلاق می‌شود که در سن زیر ۱۸ سالگی انجام شود. (۱)

ایران جزو گروه کشورهای با رقم بالا در ازدواج‌های زیر سن قانونی قرار دارد. بنا بر آمار موجود از سال ۱۳۸۵ تا نیمه‌ی اول سال ۱۳۹۴ هزاردختر زیر ۱۸ سال ازدواج کرده‌اند. در این بین تعداد بالایی آمار را دختران زیر ۱۳ سال تشکیل می‌دهند. (۲)

شهیندخت مولوردی معاون رئیس جمهور در امور زنان و خانواده هم می‌گوید: "در دو سال اخیر آمار نگران کننده‌ای از ازدواج دختران بیش از رسیدن به سن قانونی ثبت آنها به دست ما رسیده و حتی شاهد ازدواج دختران کمتر از ده سال نیز بوده ایم." (۳)

پیامدهای این پدیده به طور عمده دامن گیر دختران و زنان این سرزمین می‌شود. ضعف جسمانی، عدم بلوغ ذهنی و روانی، بیماری‌های مقاربتی و زایمان‌های سخت از جمله اولین و بدیهی‌ترین نتایج این ازدواج‌ها هستند.

بسیاری از این نوع ازدواج‌ها اگر به طلاق یا بیوه‌گی منجر شوند به آسیب‌های بی‌رویه‌ی اجتماعی دیگری دامن می‌زنند. در واقع می‌توان این پدیده را ایجاد کننده‌ی سلسله‌ای تمام‌نشده‌ی از انواع آسیب‌های مخرب روانی-اجتماعی و جسمی دانست.

اجرای "نرگس" با محوریت موضوع بحث مورد نظر این یادداشت، کاری از حسین توازنی زاده، فارغ‌التحصیل تئاتر از دانشگاه سوره می‌باشد. فضای اجرا جزو عجیب‌ترین و تازه‌ترین نوع روایت در مدیوم تئاتر می‌باشد. که از قرار جواز متعددی را در جشنواره‌ی تئاتر فجر امسال برایش به ارمغان آورده است.

محل اجرا نه سالن است و نه آمفی تئاتر دانشکده. شما با فقط و فقط سه تماشاگر دیگر (اجرا برای چهار تماشاگر طراحی شده است) در فضای سرد و مخوف خانه‌ای قدیمی و ویران در حوالی پل کالج به تماشای این نمایش می‌نشینید. برعکس تمام اجراهایی که پیش از این دیده‌ایم تماشاگر منفعل و در حد یک "تماشاکننده" باقی نمی‌ماند بلکه شما در طول ۹۰ دقیقه‌ی اجرا در سطح خانه تردد می‌کنید کنش انجام می‌دهید و با بازیگران و عوامل وارد دیالوگ می‌شوید. "نرگس" اثری به شدت مخاطب محور است. که شما را با تمام قوا به موضوع مورد نظرش نزدیک می‌کند.

اجرا روایت سیالیست از ذهن دو شخصیت

مختلف در بطن ماجرا: دختری که به ناچار در سن ۱۰ سالگی با مردی مسن ازدواج می‌کند و پسر نوجوانی که از همان سن شیدا و واله ی دخترک بوده است. داستان از ابتدای ازدواج دردناک دخترک شروع می‌شود تا بزرگسالی او، جدایی دخترک و مصائب همراهش، تنهایی و رنج بی درمان دخترک و آشنایی دیر اما دوباره اش با پسرک شیدا.

فضاسازی کار اجازه‌ی لحظه‌ای سربرگرداندن به شما نمی‌دهد. شما به طرز نفس‌گیری در نقطه‌ی مرکزی اثری قرار می‌گیرید با موضوعی شاید کمتر شنیده و دیده شده. شما نرگس می‌شوید، علی می‌شوید و پا به پای آنها پیش می‌روید در این سرنوشت از پیش تعیین شده‌ی تباہ.

در میانه‌ی اجرا مستنداتی از اخبار حال حاضر این واقعه نیز بازگو می‌شود. از جمله دیالوگ‌های موثق از جانب افرادی که در بطن این پدیده قرار دارند، توجه شما را به نمونه‌ی چند از آنها جلب می‌نمایم:

«اینجا همه زود ازدواج می‌کنند. وقتی عروس‌های ما باردار می‌شوند و سونوگرافی می‌کنند، اگر بچه دختر باشه در شکم مادر او را نامزد و ناف بر می‌کنیم.» (پاسخگو مرد - ۴۰ ساله - روستای گلک آباد-آذربایجان شرقی)

"اینجا دختر بالای ۱۸ سال از نظر مردم پیر دختر است و در مشکان اگر پسری واقعا دختری را بخواهد، می‌تواند علی‌رغم مخالفت دختر او را با خود ببرد. من در ۱۵ سالگی به اجبار و انتخاب خان دهم ازدواج کردم. اصلا از رفتار شوهرم و زندگیم راضی نیستم. به هرکسی رسیدید، خواهش میکنم بهش بگید زود ازدواج نکنه. حتی اگه بخوان سرشو ببرن زود ازدواج نکنه" (پاسخگوی زن، ۱۶ ساله، مشکان-سبزوار)

ازدواج زودهنگام دختران در بسیاری از مناطق کشورمان تبدیل به یک برساخت اجتماعی شده است که مقابله با آن حتی توسط قانون نیز مسیر طولانی و مشقت‌باری را دربرمی‌گیرد. بسیاری از عوامل زیربنایی این پدیده - حتی با تقریب خوبی تمامشان را- می‌توان جزو عوامل فرهنگی-مذهبی دانست. این رویه، پروسه‌ی حل این معضل را طولانی‌تر و سخت‌تر می‌کند. بسیاری از دختران تحت فشار محیط و مطلقاً "زور" تن به ازدواج می‌دهند. دست آورد ارزش‌گذاری‌های کودکی تا نوجوانی دختران شرایط را برای آنها دشوارتر می‌کند. بسیاری از آنها از ابتدایی‌ترین حق و حقوقشان نیز بی‌خبرند و به عنوان کالا فروخته می‌شوند. مشکلات این پدیده محدود به خود مسئله‌ی -ازدواج زودهنگام- نیست بلکه دومینویی از مشکلات ریز و درشت با پایه‌ریزی برای نسل‌های آینده‌ی آنها را ایجاد می‌کند. خیل عظیمی از این زنان نگران آینده‌ی دختر بچه‌ها و یا فرزندان در راهشان هستند و هیچ کورسوی امید را در برابر خود و آینده‌ی فرزندان‌شان نمی‌بینند. در نتیجه، برای درمان این درد خانمان سوز دوايي جز تمرکز و توجه در تلاش‌های فرهنگی-اجتماعی-مذهبی نمی‌شود. ساختار حال حاضر عقبه‌ای

طولانی و فجیع دارد و درمانش کار یک روز و دو روز نیست. سالها زمان می‌برد تا بتوان به ناخودآگاه دچار این مردم نازنین رخنه کرد تا آنها را با بدیهی‌ترین حقوقشان آشنا کرد و مرهمی بر زخم‌های دردناکشان گذاشت.

برای مثال امام جمعه‌ی یکی از مناطق در سیستان بلوچستان طی خطابه‌ای در پایان نمازش، ترغیب و اصرار به عدم اجازة‌ی والد برای ازدواج دختران زیر سن ۱۵ سال می‌کند و از قضا به شدت موفق‌آمیز و تاثیرگذار می‌شود. به شکلی که بسیاری از پدران ازدواج‌های به اصطلاح - ناف بر- دخترانشان را ملغا می‌کنند. در سیستان بلوچستان مردم محلی بالاترین پتانسیل اثرپذیری از یک رهبر دینی را دارند، بخصوص از بزرگترین شخصیت مذهبی مولانا عبدالحمید اسماعیل زهی که نه تنها برجسته‌ترین امام و رهبر دینی در استان است بلکه به عنوان رئیس رهبران دینی اقلیت سنی مذهب ایران در جنوب شرق و غرب ایران شناخته می‌شود. (۴)

فضای سنتی و مذهبی غالب در این مناطق به این نوع از رهنمون‌ها بسیار بیشتر وقت می‌گذرد تا دستورات قانونی و علمی. گویا یک نوع مکانیزم روانی در این حین دخیل است که می‌توان از شخصیت‌های کاریزماتیک مذهبی و محلی این مناطق به شدت استفاده کرد تا به مرور این روند تاثیرگذار رو به نابودی رود.

علاوه بر تمام مسائل بیان شده بسیاری از خودکشی‌ها و خودسوزی‌ها در این مناطق - که با اختلاف بالایی زنان جوان در صدر جدول قرار دارند- نیز نشئت گرفته از این پدیده می‌باشد. (۵)

طبق گزارش شماره‌ی ۷۷۱ به تاریخ سه شنبه ۵ دی ماه ۱۳۹۶ روزنامه‌ی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی همدلی: «زنان ایرانی رتبه اول «خودسوزی» را در

خاورمیانه دارند. آماری که در سال‌های اخیر رو به فزونی نهاده است. پدیده‌ی خودسوزی در استان‌های مانند: ایلام، لرستان، کرمانشاه و کردستان بیشتر دیده می‌شود.»

تعداد بسیاری از این خودسوزی- خودکشی‌ها را زنان بیوه، مطلقه و یا در سنین ازدواج اما بدون شرایط ازدواج تشکیل می‌دهند.

دختران در این مناطق بدون کمترین تجربه‌ی زیسته‌ای وارد بحران‌های عدیده‌ی زندگی مشترک و تعهد می‌شوند و قسمت غم‌انگیز قضیه تنهایی مفرط آنها و این زنجیره‌ی بی‌گسست تکرار است.

سخن را با خاطره‌ی مستند محزون و عمیقی که حین اجرای «نرگس» برایمان روایت شد به پایان می‌برم: دختر بچه‌ای که در ۹ سالگی به عقد مردی ۳۰ ساله در آمده بود برادرش تا چندین سال متوالی هنوز و همچنان سالگرد تولد خواهر برایش «عروسک و اسباب بازی» هدیه می‌برد. دخترک هر بار ذوق می‌کرد و تمام دلخوشی اش اتمام کارهای خانه و اندک وقت آزاد برای بازی با آنها بود. و این فقط یکی از هزاران خلا پر نشدنی ست که تا انتهای عمر نرگس و «نرگس‌ها» را رها نخواهد کرد

۱- صندوق کودکان ملل متحد، ازدواج کودکان: کودک همسران، فلورانس، ایتالیا: یونیسف (۱۳۸۰).

۲- خبرگزاری ایرنا، تاریخ انتشار یازدهم بهمن ۱۳۹۵

۳- خبرگزاری ایرنا، تاریخ انتشار یازدهم بهمن ۱۳۹۵

۴- کامیل احمدی، «در باب ازدواج زود هنگام کودکان در ایران»

۵- رضا صفری شالی، تحلیل جامعه‌شناختی فرایند خودکشی در استان‌های ایران در سالهای ۹۰ تا ۹۴»

جنسیت روزمره‌ی ایرانی در نسبت با سیاست

لیلا شوندی
کارشناسی ارشد زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه خوارزمی

مطالعات جنسیت مسئله‌ای اساسی است که با وجود آن که اهمیت روز افزون و تاثیر آن در علوم مختلف در سالهای اخیر بر دانشگاهیان پوشیده نیست، به عمد و سهو به حاشیه رانده می‌شود. حمیده صدقی در زنان و سیاست در ایران معتقد است که جنسیت در ایران معاصر بعنوان دغدغه‌ی مرکزی سیاست، در اینکه چه کسی چه چیزی را در چه زمانی و چگونه دریافت می‌کند همواره تعیین کننده بوده و در رقم زدن تغییرات تاریخی و تثبیت وضع موجود نقشی اساسی داشته است. همان گونه که جنسیت را می‌توان از دریچه‌ی دولت، در ابعاد داخلی و بین المللی نگریست، دولت و سیاست‌ها نیز از دریچه‌ی جنسیت قابل تحلیل و بررسی اند. چنین قابلیت‌هایی می‌تواند زمینه را برای استفاده‌ی ابزاری از جنسیت و به ویژه زن برای جهت دهی توده، انتقال پیام‌های سیاسی و مشروعیت سازی که با روشنگری در نزاع و با هویت زدایی همراه است، فراهم کند. روشن است که در چنین بستری، جدا دانستن مطالبات جنسیتی از مطالبات جدی مدنی، سیاسی، اجتماعی و معیشتی و تقلیل آن به سکسیسم و سطحی نگری بسیار دور از واقعیت است. همچنین محدود کردن جنسیت به دو قطبی‌هایی چون سنت/ مدرنیته، سکولار/مذهبی و شرقی/غربی، که خود در هدف بازتولید این گفتمان است، جانب دارانه، دور از ژرف اندیشی و غیر کاربردی است. بررسی حاضر با رویکرد تاریخ نگارانه اختصارا به تحلیل روابط قدرت و جنسیت در ایران معاصر می‌پردازد.

"بله زمین گرد است، زنان می‌اندیشند و به زودی بی‌حیا خواهند شد" (پارسی

پور ۱۷). در رمان تاریخی طوبی و معنای شب، حاجی ادیب این جمله را آنگاه به زبان می‌آورد که متوجه می‌شود زنان می‌اندیشند، و در دوران قاجار این واقعیتی بود به تکان دهنده‌ی گرد بودن زمین که پیش از آن صاف بود، اما غیر قابل انکار. زن که در دوران قاجار نوزادی فاقد اندیشه، ابزاری برای تولید مثل و سرباری برای تامین شدن انگاشته میشد، در اواخر آن با مطالبه‌ی سواد آموزی سودای تغییر نقش سر داد. آن دوران حوزه‌ی سیاست و اجتماع مطلقا قلمرو مردان بود و هرگونه تزلزل در تعریف نقش‌های موجود فضای نگرانی از دخالت خارجی و انحطاط اخلاقی را برمی‌انگیخت. حتی ازدواج معامله‌ای مردانه بود و زن ابزار جنسی‌ای به بهای "ثمن بز" که این معامله را پیوند می‌داد. این معامله در گذر زمان دچار تحول شده اما در مفاهیمی چون شیربها و مهریه تکرار می‌شود. در رابطه با کار نیز تنها حرفه‌هایی چون فرش بافی متناسب با جنسیت زن قابل تعریف و جایز بود. روشن است که در چنین فضایی سالها با حق رای زنان تحت عنوان کسانی که تحت سرپرستی هستند، همسنگ با خارجی‌ها، معاندان و مجرمان به شدت مخالفت می‌شد. با این وجود در این دوران شاهد حمایت‌های زنان از انقلاب مشروطه اما غالبا به هدایت روحانیت هستیم که خود زمینه را برای مطالبه‌گری مستقل در آینده فراهم کرد. همچنین شاهد حضور مسلحانه‌ی زنان در حوادثی چون تظاهرات تنباکو در آذربایجان در ۱۹۰۸، اما در لباس مرد، هستیم. چرا که زن در لباس و نقش خودش از لحاظ فطری و بدنی ناتوان از اجرای چنین نقشی انگاشته می‌شود.

چنین باورهایی آن گونه که جودیت باتلر در کتاب مسئله‌ی جنسیت خود عنوان می‌کند، در خدمت تولید و بازتولید کلیشه‌های جنسیتی در فرم مراسمات و تکرار، و طبیعی سازی و درونی سازی آن‌ها در زمینه‌ی بدن است. لازم به ذکر است که حجاب شدید این دوران که زن را از زیر نقاب و پشت پرده‌ها تا در دیوارهای خانه و درون مرزهای کشور پنهان و تقریبا ناپدید کرده، سمبل جنسیت او است. چنین فضایی تا ورود مدرنیته، روی کار آمدن حکومت پهلوی و ظهور فمینیسم بورژوازی که در راستای تغییر سیاست‌های خارجی و نزاع داخلی قدرت بر سر کنترل جنسیت بود ادامه پیدا می‌کند. جنسیت که همواره در رابطه با سیاست تعریف می‌شود، در این دوران دچار دگرگونی می‌شود و در بند ایدئولوژی سرمایه داری درمی‌آید. نقش مرد که همچنان زن در تملک اوست از موجود کنترل گر و زندانبان وظیفه شناس به وطن پرستی حامی مشارکت زن در امور اقتصادی و اجتماعی برای پیشرفت و خوش نامی ایران تغییر پیدا می‌کند. سبزه‌ی نظام و روحانیت در تعریف جنسیت به کشف حجاب و حق رای برای زنان ختم شده و قوانین قضایی با ماسک فمینیسم اما در راستای پیشبرد اهداف اقتصادی و سیاسی قدرت وضع می‌شود که کمک شایانی به بهبود وضع زنان و تغییر وضعیت موجود نمی‌کند. زنان همچنان در محیط کاری به شدت مردسالار، شرایطی ناعادلانه با توزیع جنسیتی کار و درآمدهای غالبا ناچیز در نقشی مشابه سابق قرار می‌گیرد.



می شد، اکنون نیز وحشت از گسترش فساد در صورت حضور مساوی و موثر زنان در اجتماع، حصول آزادی مدنی و استقلال هویتی و فکری ایشان همچون وحشت از آب در لوله کردن است. گویا همچنان گرد بودن زمین و برخورداری زنان از موهبت اندیشه حقایقی تکان دهنده برای جامعه ای محافظه کار و مردسالار هستند که از بازنگری سنت ها همچون سقوط کردن در اثر زندگی روی زمینی گرد هراسان است.

جدی در دانشگاه است. این بازنگری و روشن نگری می تواند قدم بزرگی برای فرهنگ سازی و هویت مندی نسل چهل تکه ی امروز باشد. بی شک اولین قدم در راستای این امر ضروری پذیرش زن بعنوان هویتی مستقل، موثر، توانمند و اندیشمند است.

همان طور که حق مسلم رای زنان بیش از نیم قرن توسط باز دارنده هایی چون محدودیت های فطری و مذهبی به تعویق افتاد و سواد آموزی زنان بی اخلاقی و ازار نوشتن نامه های عاشقانه پنداشته

امروز نیز آنچه سهم زن و نقش مرد از حضور اجتماعی و سیاسی، آداب ازدواج و تعریف خانواده، توانمندی و فرصت های شغلی و.... را مشخص می کند، در واقع در ادامه و بازتولید کلیشه های سابق در راستای سیاست های جدید است. بازنگری علمی و بی طرفانه ی مفاهیم حوزه ی جنسیت امری لازم و ضروری است. زیرا آنچه گفته شد نشانگر پیوند جنسیت و سیاست، شکل پذیری و نقش آن در شکل گیری هویت افراد و لزوم حضور آن بعنوان رشته ی مطالعاتی

بازنمایی زن در رسانه

فاطمه محمدرضایی

کارشناسی علوم اجتماعی (پژوهشگری) دانشگاه خوارزمی

در چند سال اخیر کلید واژه‌ی زن و نقش او در جامعه در محافل بسیاری مطرح شده است. از آنجایی که در عصر کنونی، رسانه‌ها نقش ارتباطی مضاعفی را برعهده گرفته اند، باید بررسی کرد که به مقوله زن در رسانه چگونه پرداخته شده است.

در این مقال مفهوم رسانه را مساوی تلویزیون و سینما متصور شده‌ایم و سعی می‌کنیم فاصله بین تصویر حقیقی زن و نقش و تاثیر او با تصویری که این رسانه‌ها از زنان بازنمایی می‌کنند را بشکافیم.

ابتدائاً باید گفت در خصوص نقش و مسئولیت‌های زنان، در جامعه گاه افراط و تفریط‌هایی وجود دارد. این نگرش‌های ناهمگون و غیرمنسجم موجب شده است که در عالم واقع نتوانیم تصویر درستی از زن و جایگاه او در خانواده و اجتماع ارائه دهیم. هنوز در بین خود زنان در محدوده‌ی توانایی‌ها و حقوقشان توافق نظر صورت نگرفته است و هنوز یک قرائت رسمی از جایگاه زن در همه‌ی امور -نه فقط در کلیشه‌های رایج همسرداری و بچه داری و امثالهم- وجود ندارد. پس جای تعجب نخواهد بود اگر در بسط این نظرات افراط و تفریط گویانه در آیین‌های به نام "رسانه"، نیز دچار کاستی باشیم.

در چارچوب‌های موجود، در محدودیت‌ها، در عدم توجهات کافی و در موارد منع غیرمنطقی شاید راحت‌ترین کار گرفتن نوک پیکان مطالبه‌گری به سمت مردان باشد، که سال‌ها با سلطه‌ی مردسالارانه خود در همه امور باعث به وجود آمدن شرایط کنونی شده‌اند. اما به نظر نگارنده ناهمگونی‌های فکری در بین زنان امروزی، شاید پررنگ‌ترین دلیل شرایط موجود باشد.

در شروع بحث جای سوال است

که چرا در جامعه و همچنین در بازتاب‌های رسانه‌ای، شاخصه‌ی یک زن قهرمان، صفات اکتسابی و بعضاً آنرمال اوست؟ یعنی نفس زن بودن و نقش‌های اجتماعی که بر دوش او گذاشته شده، قهرمانی زن را نمی‌رساند؟

چرا جز دو الی سه فیلمساز زن مشهور و کاربلد، باقی فیلمسازان زن، سینمای زنانه را پس می‌زنند؟ خلق یک قهرمان زن ایده‌آل و قابل فهم، اینقدر سخت است و یا از ترس انگ خوردن و تفاوت در فهم مقوله‌های مرتبط با زنان، فیلمسازان سراغ سوژه‌های زنانه نمی‌روند؟

این سوال و سوالات مشابه درجه ورود به بحثی خواهد بود که با مقایسه تصویر واقعی زن با آنچه در قاب‌های رسانه‌ای نمایش داده می‌شود، به حقیقت این بازنمایی‌های همراه با افراط و تفریط پی خواهیم برد.

متأسفانه با کمی دقت در آثار رسانه‌ای متوجه خواهیم شد که نقش عمومی رسانه‌های فراگیر، چه در کشورهای پیشرفته و چه در کشورهای در حال توسعه، نادیده گرفتن قدرت و توانایی‌های انسانی زن و تثبیت ضعف او در میدان‌های گوناگون زندگی است. به‌عنوان مثال سینمای هالیوود با معرفی زن به عنوان موجودی که با بهره‌گیری از ظواهر خود به نقش‌آفرینی در جامعه ادامه می‌دهد و به عبارتی دارای نقش کاذب تفریحی و جنسی است، حضور انسانی و موثر زن را در دوران‌های مختلف حیات بشری مخدوش ساخته است.

خاطرم هست لوک بسون در فیلم *perfesional* محصول سال ۱۹۹۴، با برهم زدن کلیشه‌های رایج و دوری از جاذبه‌های جنسی، قدرت زن را

در وجود ناتالی پورتمن ۱۲ ساله به زیبایی تصویر کرد. دختر بچه‌ای که خشن نیست اما قوی است، سیگار می‌کشد، از خانواده‌اش حفاظت می‌کند، عاشق می‌شود و نهایتاً اسلحه هم در دست می‌گیرد و در انتهای فیلم او هرچند ناکام، اما تشویق می‌شود.

حال، این در صورتی است که نگاه غالب رسانه‌ای به مردان به‌عنوان مظهر قدرت و در جهت قهرمان پروری بوده و در اکثر مواقع مردان در موقعیت برتر ارزشی و روانی قرار دارند، نه زنان.

مثال‌های گوناگون و نتیجه بخش زیادی می‌توان از ریسک کارگردانان هالیوودی برای ارائه تصویری متفاوت اما واقعی از زن، زد. مثال‌هایی که نقش مهمی در تحقق برابری جنسیتی و نمایش توانایی زنان ایفا کرده‌اند. هرچند در خلال این مثال‌ها به مواردی نیز برخورد خواهیم کرد که زن را در بستری از وقایع برای رسیدن به اهداف مردان به تصویر می‌کشد.

در سینمای ایران هم، جشنواره سی و دوم فیلم فجر، فیلمی از عباس رافعی بنام «فصل فراموشی فریبا» را رونمایی کرد. داستان زنی که برای گذران زندگی خود راننده وانت باربری می‌شود و کمیاب‌ترین تصویر از زن ایرانی را نمایش می‌دهد که به مذاق خیلی‌ها از جمله جامعه زنان خوش نیامد. به درست و غلط کاری که شخصیت زن فیلم انجام می‌داد کاری ندارم، سلیقه شخصی‌ام را هم کنار می‌گذارم اما نمایش توانمندی‌های یک زن که خارج از عرف جامعه زندگی خود را سرپا نگه داشته، حقا جای تحسین نداشت؟



متاسفانه نه تنها اراده و صلابت رفتار این زن مورد توجه مخاطبان قرار نگرفت، بلکه در کل، فیلم و شخصیت زن نامبرده حتی مورد پسند منتقدان هم قرار نگرفت. و این در حالی بود که بعد از جشنواره فجر، طی چند ماه، هم فیلم و هم ساره بیات ایفا کننده‌ی آن نقش، در بیش از ۴۰ جشنواره خارجی تشویق شده و جایزه گرفتند.

و این است تفاوت نگاه به مقوله زن در رسانه‌ای که جرات خارج شدن از کلیشه‌های مرسوم را ندارد و انگار بدش هم نمی‌آید در دریای بی‌توجهی مفرط به زنان و جلوگیری از بالفعل شدن استعدادهای بالقوه‌شان شنا کند. اینک با یادآوری تصویری که سینمای ایران طی سالهای ورود این صنعت به کشور، از زن ارائه داده است، به وضوح جفایی که سال‌های سال در حق زنان شده است آشکار می‌گردد.

رسانه ایرانی هیچ کمکی در راستای ارتقای مختصات زن ایرانی، که در دوره‌های اولیه ورود رسانه، خانه‌نشین، بی‌سواد و ناآگاه بودند، نکرد و بدین ترتیب زنی که زیر بار فرهنگی غلط در آستانه‌ی شکستن

استخوانش بود، نتوانست سهمش را از سینما و تلویزیونی که آمده بودند تا فرهنگ‌ساز باشند، بگیرد. در صورتی که جادوی قرن به راحتی می‌توانست فرآیند آگاهی، سواد، مشارکت اجتماعی و برابری جنسیتی را برای زنی که قرار بود آینده ساز باشد، سرعت بخشد و پله‌ای باشد برای جامعه‌ی زنان که خودی نشان دهند.

هرچه به عمر رسانه ایرانی اضافه می‌شد، سیاست‌گذاران نه تنها قدمی برای شکستن بت‌های تحجر و عرف‌های غلط روان شده به سمت زنان برنداشتند، بلکه تلویزیون تمام این چارچوب‌ها را شدت داد و زن را شهروندی درجه‌ی دو انگاشت که مهم‌ترین وظیفه‌اش باز تولید نیروی انسانی و انجام خدمات خانگی و زیستن در حصار بسته‌ی خانه بود. و طوری وانمود کرد که اگر این حصار بشکند و زن پای بیرون نهد، حاصل کارش جز تباهی جامعه نخواهد بود. با کمی پژوهش در آثار رسانه‌ای دهه‌های گذشته‌ی تلویزیون می‌توان متوجه این امر شد که سال‌های سال است معیار زن خوب بودن معیار مشخصی است، تاجایی

که این معیار در قالب دستورالعمل نیز بازتولید می‌شود. سال‌های زیادی پس از پیروزی انقلاب در سریال‌های تلویزیونی و فیلم‌های سینمایی دیده‌ایم که هیچ زنی کار نمی‌کند. اگر نقشش مثبت باشد، روی حرف شوهر یا پدرش حرف نمی‌زند. در آثار جنگی در نقش یک بدرقه‌کننده‌ی از خودگذشته‌ی شادمان حاضر می‌شود. می‌بینیم که علنا همه جا بیان می‌شود که زن کم‌عقل است. دائم سبزی پاک می‌کند و جایگاهش فقط در آشپزخانه است. زنان در نقش‌های منفی هم اصولاً با حجاب کمتر نشان داده می‌شدند تا بی‌اعتقادیشان به ارزش‌های دینی نمایان باشد. زیاده‌خواهی، بی‌منطقی و گستاخی نشانه بارز این دسته بود.

اکثرغریب به اتفاق برخوردها نسبت به زنان و نسبت به نوزادان دختر، در برهه‌های مختلف نشأت گرفته از رابطه متقابل جامعه و رسانه بوده است. رسانه در برنامه‌ها و فیلم‌های رئال خود، واقعیات جامعه را منعکس کرده و جامعه نیز به وسیله تصاویر رسانه‌ای واقعی یا تخیلی همان رویکردهای مرسوم را نسبت به زنان روا می‌دارد.

همینجا می‌توان در پیچه‌ای از ترویج «کلیشه‌های جنسیتی» توسط رسانه نیز باز کرد. ناگفته پیداست که جامعه ما تا حد زیادی سوگیری جنسیتی دارد و رسانه‌های گروهی اعم از تلویزیون، رادیو و سینما تصویری ناعادلانه از جنسیت ارائه می‌دهند. تصویری که قبل از بزرگسالان، کودکان متوجه آن می‌شوند. کودکانی که به مراتب پیش از بزرگسالان فکر می‌کنند که تلویزیون تماماً واقعیات اجتماعی را بازگو می‌کند و بنابراین، اطلاعات و کلیشه‌های جنسیتی را به عنوان حقیقت می‌پذیرند.

اگر دقت کرده باشید در آگهی‌های بازرگانی تفاوت‌های فاحشی بین زنان و مردان وجود دارد. زنان بیشتر در آگهی‌های مربوط به تبلیغ لوازم منزل، شوینده‌ها و کودکیاری به تصویر کشیده می‌شوند. در عین حال تولیدکنندگان و طراحان و مخترعین همین لوازم که زنان در نقش مصرف‌کننده آن ظاهر می‌شوند، مردان هستند. و این یعنی روند غلط رسانه در ترویج همان کلیشه‌ها و زدن مهر صحت بر رفتار جامعه با زنان.

با این اوصاف حال باید پرسید تکلیف ما با رسانه‌ای که سالهاست برای زندگی زنان جامعه نسخه‌های یکسان و جنسیت‌گرایانه می‌پیچید، چیست؟ رسانه‌ای که این روزها انتهای منت نهادن خود بر سر زنان را حق اشتغال و کسب یک جایگاه اجتماعی معمولی می‌داند و سینمایی که در بهترین حالت ممکن زنی ساختارشکن را برای قشر زنان به عنوان الگو جلوه می‌دهد. و همین رسانه‌ای که اوج خشونت را با نمایش ضعف و انفعال زنان نسبت به آنها روا می‌دارد. و سوال مهمتر اینجاست که آیا این رسانه در زندگی مردان

جامعه هم اینگونه نقش مداخله‌گر ایفا می‌کند یا بنابر واقعیت عرفی تلخ که بزرگی، برتری، دلاوری، عقل کلی و در کل همه حق‌ها برای مردان است؛ از تصمیم‌گیری برای آنان صرف نظر می‌کند؟ با این اوصاف باید گفت زن ایرانی در ارتقای جایگاه خود و در تغییر تلقی‌ها نسبت به وظایف خود، از رسانه خیری ندیده است. حال در توصیف نقش‌های بنیادین زنان در جامعه و در عین حال ظلمی که در پس ندیده‌شدن زحمات این نقش‌ها چشیده‌اند، شاید کوتاه‌ترین و واضح‌ترین دیتا ارجاع به فیلم «به همین سادگی» باشد.

شخصیت زنی که شادمهر راستین و رضا میرکریمی خلق کردند و هنگامه قضیانی به طرز خیره‌کننده‌ای از پس آن برآمد، نمایش اوج ظلم جامعه به زنان و مظلومیت ندیده‌شدن و وظیفه انگاشتن نقش‌های طاقت‌فرسایی بود که یک زن در عین از خودگذشتگی و صبوری به آن‌ها تن داده است. خستگی عظیم و غریبی که توان زندگی کردن را از او گرفته است. راه رفتن طوطی‌وار پشت سر جمعیتی از زنان جامعه که ناچاراً تسلیم عرف‌های جامعه شده‌اند و یک روال مشخص و غیرقابل تغییر را برای خود انتخاب کرده‌اند. بار بزرگی که یک زن برای توجه به نیازهای فرزندان و درک دنیای آنان در سنین مختلف به تنهایی به دوش می‌کشد. و نهایتاً نمایش یک غم نهادینه‌شده در وجود زنانی که شوهرانشان شاداب، سرحال، موفق، و تنها دارای دغدغه اقتصادی هستند اما خودشان خسته، خموده، ناآرام و غرق در روزمرگی‌اند. زنانی که به دلیل انتقال نسل به نسل عرف‌های غلط، آن چنان شوهران و فرزندان‌شان برایشان مهم بوده‌اند

که دیگر خود، علایق و سلیقشان از یاد همه حتی خودشان رفته است.

این فیلم در همه ابعاد آن شاید واقعی‌ترین تصویری بود که ارائه کرد. تصویری که واقعیت جامعه ما بود اما در سکانس به سکانسش می‌توانستیم مذمت این واقعیت تلخ را ببینیم. مذمت واقعیتی که زنجیر بر پای آرزوها و توانایی‌های زنان توانمند ایرانمان بسته است. قطعاً در دورانی که در بازنمایی تصویر زن در قاب سینما یا همه چیز گل و بلبل است و یا داستان طوری پیش می‌رود که اصلاً استحقاق گل و بلبل شدن وجود نداشته باشد، تصاویر این فیلم بعد از گذشت نزدیک یک

دهه هنوز زنده و واقعی است. بدون شک بحثی که باز شد و موضوعات و مشکلاتی که مطرح شد، طرح بحث کوچکی از مسائل مربوط به زنان و نسبت مسائل آنها با رسانه بود. تمام آن چیزی که در این مقال به طور خلاصه به آن اشاره شد را میتوان اینگونه نتیجه‌گیری کرد که ارتباط مباحث مطرحه در رسانه و واقعیت‌های اجتماعی و هم‌چنین تأثیر صددرصدی رسانه و به طور خاص سیاست‌گذاران بر جامعه قابل کتمان نیست. بهتر است از اینجا به بعد لااقل اهالی رسانه که قائلاناً باید از قشر روشنگر و روشنفکر باشند، به شأن و منزلت و حق زنان بیشتر اهمیت نشان داده و در جهت تکریم حق‌های نادیده گرفته شده آنها در رسانه قدمی بردارند.

جایگاه زنان در جامعه‌ی افغانستان

تنویر احمد قسیم
کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی

و یا عضوی مهمی برجسته محاکم در شهرها ولایات (استان) ایفای نمایند.

علاوه بر آن در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی، تشکیل احزاب، نهادهای مدنی، رسانه‌ای، دانشگاهی و مراکز آموزشی حضور چشمگیری داشته و از جایگاه خوبی برخوردارند. نقش و فعالیت بانوان جوان در تیم‌های مختلف ورزشی، به خصوص فوتبال در منطقه از جایگاه ویژه‌ای بوده است، نه تنها در امور سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، بل حضور بانوان در عرصه نظامی و پیوستنشان در صفوف ارتش ملی کشور و پولیس و جانبازی شان در پیکار ستودنی و از دیگر دست‌آوردهای ۱۶ سال اخیر می‌توان نام برد.

البته قابل ذکر است با توجه به جنگ‌های نامیمون در کشور و از دست‌دادن تمامی ارزش‌ها، هنوز که هنوز است زنان افغان آن جایگاهی را که باید داشته باشند ندارند. باورهای سنتی، قرائت‌های ناثوابی که از دین وجود دارد، هراز گاهی از گوشه و کنار افغانستان از پایداری شدن حقوق اساسی و خشونت نابجا علیه زنان به چشم خورده که نیاز به آگاهی‌دهی و فعالیت بیشتر و بیشتر خود زنان و قشر روشنفکر را داشته تا در این عرصه فعالیت نمایند اما نقطه‌ی مهم، حضور زنان بیشتر از هروقت دیگری در صحنه و فعالیت‌های مثمرشان که مایه‌ی امیدی بیشتری است که هرگز، هرگز به گذشته بر نخواهد گشت.

پس از سقوط نظام سیاه و متحجر طالبان، همه‌ی زنان افغان که نیمی از پیکره‌ی جامعه را تشکیل می‌دادند با امیدی دوباره برای رفع مشکلات به خصوص آزادی از دست رفته خود، دست یافته و تلاشی مجددی را شروع نمودند.

زنان افغان، نظر به قانون اساسی، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا بوده و می‌توانند در تمامی عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به طور آزاد فعالیت نمایند، امروزه بیشتر از هر دوره‌ای دیگر، نقش زنان افغان در عرصه‌های نامبرده پررنگ به چشم خورده و دوشادوش مردان به فعالیت اجتماعی پرداخته و از حقوق و امتیازهای معنوی و سیاسی برخوردارند.

زنان افغان امروز در هر سه قوه حکومت، بیشتر از هر زمان دیگر از جایگاهی خوبی برخوردارند، اختصاص یک کرسی وزارت امور زنان که خاص در امور آگاهی‌دهی و دفاع از حقوق آنان، متصدی چند کرسی وزارتخانه‌های مختلف در کابینه، احراز سفارتخانه‌ها در بیرون از کشور را می‌توان نام برد. و همچنین قوه مقننه یا پارلمان افغانستان در هر دو مجلس (نمایندگان و خبرگان) حضور چشم‌گیری دارند. حتا که در قانون اساسی و قانون انتخابات تصریح گردیده است که در جمع نامزدان هر ولایت (استان) حداقل دو نامزد زن در پارلمان حتمی است و با اینحال در مجلس نمایندگان حداقل ۶۸ زن و ۲۳ زن در مجلس خبرگان افغانستان راه پیدا می‌کنند. در قوه قضاییه هم حضور بانوان در محاکم مختلف، ستودنی بوده و زنان می‌توانند به عنوان قاضی



قلمروزدایی از سکسوالیته و بازیابی امر سیاسی

پژمان برخورداری
گارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی

گفته‌های فروید در باب دلالت‌های روانکاوانه از جنسیت حاوی دو عبارت ظاهراً پارادوکسیکال است که بررسی آنها می‌تواند نقطه عزیمت خوبی برای بحث ما درباره‌ی سکسوالیته و امر سیاسی باشد. فروید از یک سو معتقد است «آناتومی تقدیر است»، و از سوی دیگر سکسوالیته‌ی انسان را به عنوان «انحرافی چندریختی» توصیف می‌کند، که در واقع به معنای پتانسیل سکسوالیته برای پذیرفتن قالب‌های مختلف است. از دیدگاه فروید لیبیدو یا رانه‌ی جنسی دارای هیچ هدف و ابژه‌ی از پیش تعیین‌یافته‌ای نیست، بلکه از طریق تخیل (یا به تعبیر لاکان فانتزی) هر ابژه‌ی اعم از افراد و ارگان‌های بدن می‌تواند هدف آن میل باشند. [۱] بنابراین تعداد نامحدودی عملکرد جنسی در قلمرو سکسوالیته‌ی انسان قرار دارد. حال در واقع آنچه که به‌عنوان بهنجاری/نابهنجاری این قلمرو خوانده می‌شود چیزی نیست جز سرکوب/عدم سرکوب این «انحراف‌های چندریختی» به میانجی رفع/عدم رفع فانتزی حاصل از عقده‌ی ادیپ. در واقع عقده‌ی ادیپ بستریست که به‌واسطه‌ی آن متافیزیک مکان‌شناختی و سه‌وجهی پدر/مادر/فرزند، قوام پیدا می‌کند. همانگونه که گفته شد این فورماسیون از طریق فانتزی، ابژه‌ی

میل خود را فراچنگ می‌آورد. بحث اساسی در اینجا این نکته است که این فانتزی یک روایت (narration) یا یک برساخت اجتماعی و لزوماً یک قلمروگذاری (territorialization) سیاسی و گفتمانی است که از آن طریق فرم‌های حیات خود را استیضاح می‌کند.

حال اگر به بحث اول فروید برگردیم، که در واقع آناتومی تقدیر است، این نکته نه به دلیل جبرگرایی ژنتیک بلکه به این سبب است که تفاوت‌های جسمانی دال‌های تمایزیابی جنسی و اجتماعی و به این سبب تقدیر هستند که فرار از دست متون هنجارینی که دال‌های تفاوت جسمانی را دربرگرفته‌اند دشوار است. متون هنجارین در واقع همان نهیب‌های دیگری بزرگ در مرحله‌ی نمادین است، به تعبیر دیگر این هنجارمندی جنسی مستلزم اینهمانی با فالوس (در وجهی استعاری) است. از دیدگاه لاکان فالوس محوری نظم نمادین را از ساختار زبان‌شناختی نشانه‌ها نمی‌توان جدا کرد. به عبارتی، دال یا همان فالوس نویددهنده‌ی حضور تام قدرت است و از این حیث متافیزیکی بر اساس انسجام و تمامیت را حول خود سامان می‌دهد. این دال استعلایی مرزهای درون و بیرون را بر اساس نوعی حدگزاری و طرد انجام

می‌دهد و سوژگی (اعم از جنسی و ...) نیز بدین طریق انجام می‌شود. در واقع با وام‌گیری از واژگان ژاک رانسیر می‌توانیم این نظام توزیعی فالوس/لوگوس محور را پلیس به معنای سیاست بنامیم، که توزیع امر محسوس (distribution of the sensible) را بر عهده می‌گیرد. «پلیس» را رانسیر از مفهوم «انتظامی‌گری» فوکو می‌گیرد: مجموعه‌ای از نقش‌ها و چارچوب هنجارینشان که اشکال ویژه‌ای از سلطه را تضمین می‌کند، این نظام مردم را در اشکال خاصی می‌آفریند. این نظام در واقع برساننده‌ی نظام بازنمایی سکسوالیته‌ای که زنان و مردان را در ماتریکس مشخصی زن و مرد می‌نامد، نیز هست.

اما آنچه که در مقابل این نظام خاص ادیپی و فالوس/لوگوس محور قرار می‌گیرد امر سیاسی (the political) است. امر سیاسی برای رانسیر برهم‌زدن توزیع امر محسوس است. توزیع امر محسوسی که مشخص می‌کند، چه کسی می‌تواند سهمی در آنچه مشترک اجتماع است براساس کاری که انجام می‌دهد و براساس زمان و فضایی که این فعالیت در آن اجرا می‌شود، داشته باشد.

اما امر سیاسی همانطور که گفته شد برهم‌زدن این توزیع است و سیاست مشخصاً در تقابل با پلیس قرار می‌گیرد. «بحث سیاسی ساختن نوعی جهان متناقض است که جهان‌های جداگانه را به هم ربط می‌دهد. سیاست نه مکانی خاص دارد، نه واجد سوژه‌های طبیعی است. یک تظاهرات از آن رو سیاسی نیست که در مکانی مشخص رخ می‌دهد و با ابژه‌های خاص مرتبط است. بلکه بدین خاطر سیاسی است که شکل آن همانا شکل نوعی رویارویی میان دو نوع تقسیم امر محسوس است.» [۲]

امر سیاسی در مقابل نظام انباشتی میل می‌ایستد و به جای واقع‌بودگی (actuality) بالقوگی (potentiality) و پراکنش را تضمین می‌کند. به میانجی اصل موضوعه‌ی برابری هنجارمندی ادیپی نظم نمادین (پلیس/سیاست) مبدل به بس‌گانگی تقلیل‌ناپذیر (امر سیاسی) می‌شود.

واسازی قانون پدر در نظم نمادین ادیپی را می‌توان به واسطه‌ی مفهوم قلمروزدایی (deterritorilization) ژیل دلوز نیز ردگیری کرد. دلوز قلمروزدایی را یک فرایند تعریف شده‌ای می‌داند که هر چیزی با استفاده از آن از یک قلمرو مفروض می‌گریزد و یا از آن فاصله می‌گیرد. در یک فضای ریزوماتیک (ریشه‌مانند) هر نقطه می‌تواند با نقاط دیگر اتصال داشته باشد ارتباطی که تحت محدودیت و الزام خاصی قرار ندارد. در چشم‌اندار ریزوماتیک (با بهره‌گیری از نوعی تجربه‌گرایی) یک فضای غیرسلسله‌مراتبی وجود دارد که در آن تمامی نقاط اتصال درهم‌تنیده‌اند بدون آنکه هیچ یک دارای جایگاه مرکزی باشد. از این جهت دال استعلایی فالوس نظام و زبان‌شناختی وابسته به آن واسازی می‌شود. از این حیث دلوز و گاتاری تاکید می‌کنند اولین گام انقلابی‌شدن، این مسأله است که به منظور بنیان‌فکندن سیاست میلی‌رها از تمام جزم‌ها و انقیادهای بدن از فرد اسکیزوفرنیک بیاموزند چگونه از اسارت

ادیپی و تأثیرات قدرت رهایی یابند. سیاستی از این دست با برانگیختن نیروهای ضدادیپی در تمام سطوح - شار اسکیزوها- از قدرت افسون‌زدایی می‌کنند، نیروهای ضد ادیپی-ی که رمزگان‌ها را رهایی می‌بخشند و در تمام جهت‌ها به حرکت در می‌آورند: یتیم‌ها (نه پدری، نه مادری، نه من ی) نامعتقدها (نه عقایدی) و ایلیاتی‌ها (نه مأوایی، نه قلمرویی). [۳]

ژولیا کریستاوا نیز از جمله‌ی متفکرانیست که آثارش معطوف به صورت‌بندی کردن آن چیز است که از آن به نام سیالیت و گشودگی رهایی‌بخش سوژه‌کتیویته‌ی زنانه یاد می‌شود. تمایزی که کریستاوا بین امر نشانه‌شناختی (semiotic) و امر نمادین (symbolic) می‌گذارد به تبیین این موضوع کمک می‌کند. وی از ادبیات آوانگارد برای این قضیه کمک می‌گیرد، به زعم وی در این نوع ادبی به دلیل تهاجم رانه‌های پیشانمادین به ساحت عقلانی متن، انسجام فرمال متن به تزلزل می‌افتد و در آن سوژه دیگر نه منبع معنا بلکه توپوس (جایگاه) معنا می‌شود، و از این حیث متن واجد گشودگی و دینامیزی مضاعف می‌شود (چیزی که بارت از آن به لذت متن تعبیر می‌کند). درست همانطور که رانه‌های بدنی به درون معنا راه می‌یابند، منطق معنا هم درون مادیت بدن فعال است.

گفتارهای سلطه‌گر موجود را نفی و از آن قلمروزدایی می‌کند تا جایی برای رستاخیز امر سیاسی باز کند.

منابع:

[۱] بارکر، کریس (۱۳۹۶) مطالعات فرهنگی، نظریه و عملکرد. ترجمه‌ی مهدی فرجی، نفیسه حمیدی. پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

[۲] رانسیر، ژاک (۱۳۹۲)، ده تز در باب سیاست، مترجم: امید مهرگان، تهران: رخداد نو.

[۳] مقدمه‌ی مارک سیم بر ضد ادیپ: اسکیزوفرنی و سرمایه‌داری. منشر شده در mindmotorz.com

[۴] Selden, Raman. Widdoson, Peter (۲۰۰۵) A Reader's Guide to Contemporary Literary Theory. Edinburg: Pearson Longman

این «یکسانی‌ها» و «تفاوت‌ها»ی بدنی توسط تن مادرانه قبل از تولد و خود مادر در زمان طفولیت تنظیم شده‌اند. کریستوا می‌گوید که یک قاعده یا قانون مادرانه هست که از پیش قانون پدر را که روانکاوی فرویدی وجودش را برای معنا ضروری شمرده است ترسیم می‌کند. [۴] بدین ترتیب، قاعده یا دستور و قوانین زبان از پیش در سطح ماده فعال‌اند و فعلیت مداوم این سطح چیز نیست که وجه رادیکال و رهایی‌بخش متن را با اعاده‌ی سکسوالیته‌های متکثر و نشانیدن بدن ساد در کنار بدن کانت تضمین می‌کند.

بنابراین به صورت خلاصه می‌توان گفت رهایی‌بخشی سیاسی سکسوالیته بر آستانه‌های شرم خود ایستاده و بر خلاف منطق فالوس محور انباشتی و اندام‌وار زیست-سیاست موجود، به دنبال خطوط گریز و تحقق امر نامتناهی در بدن متناهی خویش است. این سکسوالیته فراتر از فرمان وقیح سوپرایگوی فرویدی منطق شکل دهنده‌ی آن را ناکارا می‌کنند و با منفجر کردن پیوستار تاریخ (به تعبیر بنیامین) فرایند شکل دهنده‌ی مردسالاری/زن ستیزی را ملغی می‌کنند و آنتیگونه‌وار منطق پورنوگرافیک

مرور کتاب «سکسیسم دوم»: تبعیض علیه مردان و پسران»

نویسنده: سوزان فن در آ^۱
ترجمه و تلخیص: علیرضا اسکندری نژاد

بهره‌مند نمی‌شوند، و امید به زندگی آنان کوتاه‌تر است.^۳ با وجود اینکه زنان قربانیان اصلی خشونت جنسی‌اند، مردانی با تجربه‌های مشابه اغلب هنگامیکه مورد سوءاستفاده [یا خشونت] را فاش می‌کنند، یا باور نمی‌شوند و یا مورد تمسخر قرار می‌گیرند. بناتار، به کمک داده‌های تجربی، نشان می‌دهد که برخلاف باورهای عامیانه، این مسائل اندک نیستند، بلکه ماهیتاً مسائل رایج و پراهمیتی هستند.

عقاید و باورهایی که در دل رفتارهای متفاوت قرار دارند، در فصل ۳ تشریح شده‌اند. مطابق نظر نویسنده، دلیل وضعیت نابرابر مردان این واقعیت است که زندگی آنان اغلب کم‌اهمیت‌تر از زندگی زنان، تلقی می‌شود؛ از نظر اجتماعی، خشونت غیرکشنده^۴ بیشتری علیه مردان اعمال می‌شود؛ و اینکه مردان باید قوی باشند.^۵ حتی اگر یک صفت در میان مردان غالب باشد (مثلاً اینکه مردان خشونت بیشتری دارند)، این بدان معنا نیست که مردان حتماً باید از این صفت برخوردار باشند. «از تفاوت‌های موجود میان زنان و مردان نمی‌توان هیچگونه قضاوت بی‌درنگی در این رابطه که رفتار آنان چگونه باید باشد، انجام داد» (صفحه‌ی ۱۰۱).

هدف فصل ۴ نشان دادن این نکته است که تبعیض روا شده علیه مردان، بدان معناست که با مردان «بدون وجود هیچگونه تفاوت مربوطی، متفاوت رفتار می‌شود» (صفحه‌ی ۴). نویسنده، به صورت متقاعدکننده‌ای، نشان می‌دهد که هیچ‌گونه استدلال عینی‌ای در خصوص توجیه موقعیت نابرابر مردان، که در فصل ۲ مطرح شد، وجود ندارد.

در این کتاب، استاد فلسفه دیوید بناتار^۲، توجه را به سمت چیزی جلب می‌کند که آنرا «سکسیسم دوم»، یعنی این واقعیت که مردان از صورت‌های جدی و پرشماری از تبعیض‌های جنسی رنج می‌برند، می‌نامد. اگرچه، به وجود تبعیض علیه زنان، به صورت گسترده‌ای، اقرار شده است، با این حال، این نمی‌تواند توجیهی برای روا داشتن تبعیض علیه مردان و پسران باشد. بناتار پژوهشش را به این منظور انجام داد که بتواند (از برخی جهات) موقعیت حاشیه‌ای مردان و پسران را با اثبات این نکته که آنان، قطعاً، قربانیان سکسیسم (دوم) هستند، تغییر دهد.

نویسنده با استفاده از هفت فصل می‌خواهد بحث مناقشه‌برانگیز اما متقاعدکننده‌ی خودش را مطرح کند. در فصل اول، وی به تعریف اصطلاحات «تبعیض ناروا»، «سکسیسم»، و «سکسیسم دوم» می‌پردازد و اقرار می‌کند که اینها مسائل حساسی هستند. به منظور اجتناب از هرگونه سوءتفاهم، بناتار مشخصاً وجود و اهمیت «سکسیسم اول» (سکسیسمی که در آن زنان قربانیان اصلی‌اند) را تصریح می‌کند.

در فصل ۲، مثال‌های مختلفی در رابطه با موقعیت‌هایی که در آن مردان در مقایسه با زنان متضرر می‌شوند، ارائه شده است. به طور مثال، مردان [در مقایسه با زنان] هیچگاه [به صورت کلی] از معافیت از خدمت اجباری در نهادهای نظامی بهره‌مند نمی‌شوند؛ آنها، به طور قابل ملاحظه‌ای، بیشتر در معرض جرایم خشنی قرار می‌گیرند؛ و مجازات جسمانی، بی‌درنگ و شدیداً، بر آنان اعمال می‌شود. مردان در مقایسه با زنان شانس کمتری برای حضانت از فرزندان را پس از طلاق دارند، آنها از حقوق مربوط به والدین، به صورت یکسان،

1. Suzan van der Aa, International Victimology Institute Tilburg (INTERVICT), the Netherlands

2. David Benatar

۳. واضح است که برخی از مصادیق مطرح‌شده، در جامعه‌ی ما مصداق ندارد. م

4. non-fatal violence

۵. اشاره‌ای است به این باور کلیشه‌ای که مردان، همواره، تحت هر شرایطی، باید قوی باشند. یکی از مصادیق این باور در کشور ما این است که «مرد که گریه نمی‌کند».

در فصل ۵، بناتار به سه گونه استدلالی که اغلب برای رد کردن یا دست کم گرفتن سکسیسم دوم استفاده می‌شوند، پاسخ می‌دهد: (اول) استدلال «وارونه» که معتقد است تمام نابرابری‌های جنسی عمدتاً یا مشخصاً علیه زنان روا می‌شود؛ (دوم) استدلال «هزینه‌ی سلطه» که معتقد است مضرات موجود برای مردان منتج از این واقعیت است که مردانگی جنسیت غالب است؛ و (سوم) استدلال «گمراهی»^۶

که معتقد است پرداختن به سکسیسم دوم، توجهات را، از تبعیضات پراهمیت‌تر و وسیع‌تر روا شده علیه زنان، دور می‌کند. هیچ‌یک از این استدلال‌ها موفق نیستند؛ چراکه به جای مبتنا بر داده‌های تجربی، عموماً ماهیتی ایدئولوژیک یا سیاسی دارند.

در فصل ۶، سیاست‌ها و رویه‌هایی که به ترجیحات افراد، در [گروه‌های] جنسی مشخص، شکل می‌دهند، به عنوان پاسخی متناسب با سکسیسم، مورد توجه قرار گرفته یا رد می‌شوند. به طور مثال، زنان قربانی خشونت جنسی، ترجیح می‌دهند یک افسر زن مسئول بازجویی از آنان باشد- بناتار معتقد است «کنش ایجابی مبتنی بر جنسیت»^۷ به خودی خود «از نظر جنسیتی تبعیض‌آمیز است» (صفحه‌ی ۲۳۴).

در فصل پایانی (فصل ۷)، بناتار مجدداً بیان می‌دارد که سکسیسم دوم وجود دارد و

نیازمند شناختی جامع و کامل است. وی همچنین برخی پاسخ‌های [ممکن] را در رابطه با این مسئله، ارائه می‌کند. جدای از کنش ایجابی، باید علیه سکسیسم دوم

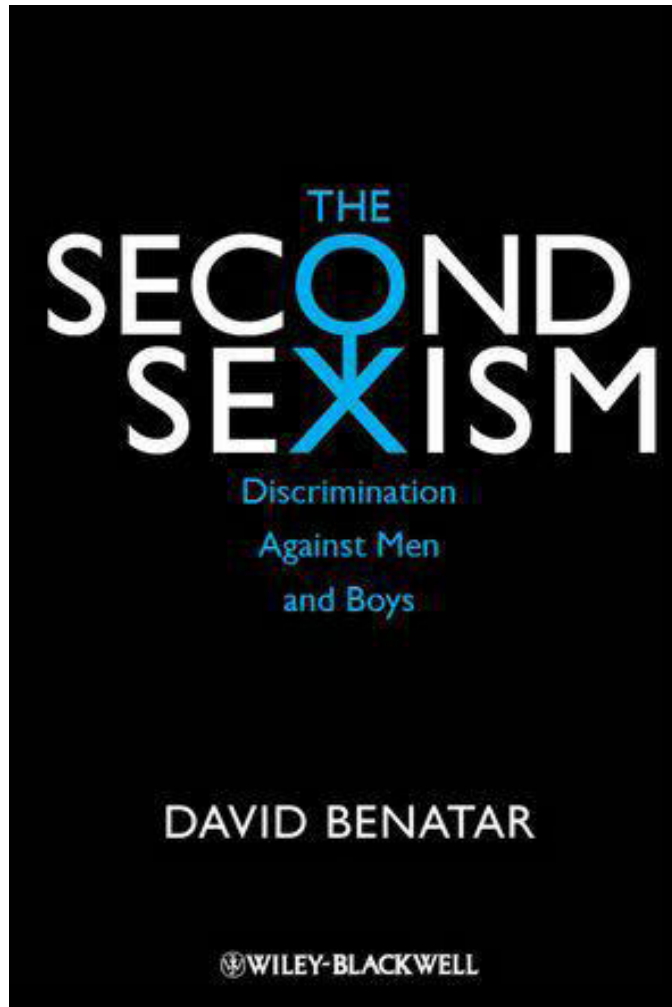
به همان شیوه‌ای که علیه سکسیسم اول مقابله شد، ایستادگی و مقابله کرد: با تغییر نگرش‌های افراد و از میان بردن تبعیضات ناروای موجود.

در اینجا دو نکته از اهمیت بسیاری برخوردارند. اول آنکه، تحلیل بناتار مبنی بر اینکه «تمامی تعصبات و کژنگری‌ها در رابطه با شکل‌گیری تبعیض جنسیتی ناعادلانه، می‌تواند به صورت همزمان با تأمل پیرامون نابرابری‌ها جنسیت دیگر،

همان اصلاحات در رابطه با با تبعیض ناروای اعمال شده بر جنسیت دیگر، تأمل کنیم» (صفحه‌ی ۲۵۸ و ۲۵۹). بگذارید کمی بحث را ساده‌تر کنیم، دفعه‌ی بعد، هنگامیکه درحال صحبت کردن پیرامون (راهکارهایی برای مقابله با) سکسیسم هستید، واژه‌ی «مرد» را جایگزین واژه‌ی «زن» کنید و بالعکس و ببینید که آیا حاصل [این جایجایی واژگان] عادلانه هست یا خیر. اگر پاسخ شما خیر است، باید در رابطه با نوع رفتار متفاوت [چه با مردان و چه با زنان] تجدید نظر کنید.

دومین درس پراهمیت آن است که «رابطه‌ی میان تبعیض علیه مردان و تبعیض علیه زنان، مشخصاً یک رابطه‌ی خطی نیست» (صفحه‌ی ۱۷۵). به عبارت دیگر، نه پدیده و نه راه‌حل آن بازی حاصل صفر^۸ نیستند. با بیان اینکه مردان از تبعیض ناروا رنج می‌برند، لازم نیست پدیده‌ی تبعیض علیه زنان را انکار کرده یا آنرا دست کم گرفت، چراکه «روش‌های متفاوتی وجود دارد که در آن هردو جنسیت می‌توانند نادیده‌گرفته شده یا متضرر شوند» (صفحه‌ی ۱۹۳). تلاش‌ها جهت کاهش یا نابودی تبعیض‌های روا شده علیه یک جنسیت، لزوماً به معنای افزایش تبعیض علیه جنسیت دیگر نیست.

سکسیسم دوم کتاب جذابی است که بسیاری از تعصبات و کژنگری‌های حاکم بر بحث تبعیض جنسیتی را آشکار می‌کند. ممکن است این کتاب نتواند ایدئولوگ‌های سفت و سخت را قانع کند، اما افراد معتدل‌تر می‌توانند به‌واسطه‌ی این کتاب به بینش ارزشمندی دست یابند.



رفع شود ... مشابهاً، هرگونه تعصب و کژنگری در اندیشیدن حول محور چگونگی اصلاح تبعیض جنسیتی، بیش از پیش نمایان می‌شود اگر، ما پیرامون به‌کارگیری

6.inversion

7.cost-of-dominance

8.distraction

9.sex-based affirmative action

10.zero-sum game

دانشگاه به مثابه توالی عمومی

امین علی‌بابایی
کارشناسی ارشد پژوهشگری علوم اجتماعی دانشگاه خوارزمی

خانوووووم، آقااا، خواهر من، برادر من (هم ضمیر مؤنث به کار بردم هم مذکر که فردا، پس فردا برنگردید بگید متنش جنسیت زده بود) شخص محترم، رفیق؛ چرا زود قضاوت می‌کنید؟ چرا برافروخته می‌شوید؟ چرا نمی‌گذارید بگویم منظورم چیست؟ چرا هان؟ چون ما مستقل هستیم؟ نه. حال در یک فرصت مقتضی خواهشا برایم توضیح بدهید چرا واقعا شما اینطور هستید؟

را گرفت و ناسزاها بود که نثار من کرد (هرچند من احساس می‌کنم که ایشان هم دلشان راضی به این رفتار نبوده و مسلما مأمور بودند و معذور).

حال ممکن است این سؤال برای شما پیش بیاید که خب گودرز و شقایق چه ربطی به هم دارند؟ اینجاست که باید خدمتتان عارض شوم که ربطشان از شیرین و فرهاد هم بیشتر است. تنها جایی که منطق حکم می‌کند که دارای تفکیک جنسی باشد همین توالی‌های عمومی‌اند؛ تازه آن‌هم به دلیل تفاوت‌های بیولوژیکی زن و مرد است. خب فرق است میان سیستم تخلیه مردان و زنان؛ ولی آخر عزیز من سالن نمایش مگر جای تخلیه است؟ واقعا در فکر مردمان سرزمین من چه می‌گذرد؟ بعد آخر از این دست موارد کم نداریم که بخواهیم ساده از کنارش بگذریم؛ ما حتی میبینیم که این تفکیک سرویس بهداشتی وار در ریزترین اجزای دانشگاه نیز نفوذ کرده است. یکسری از کلاس‌ها که کلاً به صورت تک جنسی برگزار می‌شود (البته فقط یک سری‌شان). در بعضی از موارد حرکات خودجوش دانشجویان نیز به این مسئله دامنه میزند و ما می‌بینیم گاه‌ها در کلاس‌ها به صورت تفکیک وار می‌نشینند و به قولی پسرها جدا، دخترها جدا (پول برق جدا، پول گاز هم جدا) و دیگر هیچ واقعا.

داستان از اینجا شروع شد که جایتان خالی، ما یک بار با رفقایمان رفته بودیم سالن نمایش دانشکده‌ی علوم یک فیلم بینیم و طبق معمول جمع‌مان مختلط بود (البته هزار بار روم به دیوار و خاک بر سرم). خلاصه رفتیم یک جای خوب پیدا کردیم و نشستیم که من داشتم متوجه یک چیز ریزی می‌شدم که آن آقای مأمور و معذور همیشه موجود در صحنه‌ها آمد و آن چیز را کوبید در صورتمان و به رفیق‌هایمان گفت که ببخشید شما نمیتوانید در ردیف آقایان بنشینید و لطف کنید بروید آنطرف راهرو. ما هم یک مقدار بحث بیهوده کردیم که عاقبت دست سرنوشت بینمان فراق انداخت. این شد که همگی رفتیم در ردیف اول نشستیم تا با حائلی به نام پله نزدیک به هم باشیم (حالا خداروشکر که آن حائل وجود داشت و گرنه... لا اله الا الله). بعدش هم که تا پایان فیلم آرتوروز گردن گرفتیم و یک ساعت و نیم از سانسور لذت بردیم.

این قضیه من را یاد خاطره‌ی دیگری انداخت. باز هم جایتان خالی در مسافرتی بودیم که بین راه، گلاب به رویتان تنگمان گرفت. یک جا نگه داشتیم تا برویم برای قضای حاجت که دیدیم توالی مردانه خیلی شلوغ است و مقداری در صف ایستادیم و دیگر داشت از چشم‌هایمان بیرون می‌زد که رفتیم سراغ پلن بی. طرف زنانه کسی نبود و من هم خواستم زرنگی کنم و بروم آنطرف که سر بزنگاه بانویی مچم

بعضی از دانشگاه‌ها هم که اصلاً خیلی سعی کرده‌اند کلاً فضا را سرویس بهداشتی وار جلوه بدهند (حالا با انگشت به دانشگاه مذکور اشاره نمی‌کنیم چون ممکن است بیایند درمان را گل بگیرند) بعضی از دانشگاه‌ها هم هستند که بالکل طرف مردانه یا زنانه‌ی شان خراب است و فقط یک جنس میتواند وارد شود. البته بیایید اینقدر هم بی انصافانه به قضیه نگاه نکنیم و همه تقصیرات را گردن دانشگاه نیندازیم؛ یک کم دقت کنیم می‌بینیم که جامعه‌ی ما به طور کل همینطور است و خیلی از فضاها و

جوها با همین رویه جلو می‌روند. شما به ورزشگاه‌ها دقت کن؛ فقط مردانه اش باز است و زنان نمی‌توانند بروند و خودشان را تخلیه کنند (منظورم هیچانشان هستااا) یا مدارسمان یا استخرهایمان یا ... اصلاً هم تلاش در این قضیه ندارم که با پیش کشیدن بحث احترام به حقوق زنان در مطلبم تکرار مکررات انجام بدهم؛ بلکه من دنبال بحث به مراتب عجیب‌تری به نام احترام به شعور آقایان هستم. یعنی در جامعه‌ی ایرانی اینقدر به شعور طرف مذکر اعتماد ندارند که

طرف مؤنث را با خیال راحت در کنارش قرار دهند و مطمئن نیستند که این مرد بتواند در شرایط حساس کنونی خود را کنترل کند و در فضای عمومی خود را تخلیه نکند.

دیگر دارم به مرحله‌ای می‌رسم که احساس می‌کنم عده‌ای می‌آیند و پس از این مطلب خودشان رو روی من تخلیه می‌کنند (دیگر نیاز به توضیح نیست که بگویم منظورم خشم‌شان است، هست؟). پس تا انتظارها برآورده نشده و نیامده‌اند درمان را گل بگیرند شما را به خدا می‌سپارم. یا حق.

